

تحلیلی از آیه ۳۴ سوره النساء^۱ آیا زن و مرد برابرند یا مکمل؟

باسلام و احترام بشما برادران و خوهران عزیز و باتشکر از دست اندرکارانی که زحمات تهیه این محل و تشکیل این قبیل جلسات را متقبل می شوند، سخنان امشب خود را شروع می کنم. موضوع بحث در باره آیه ۳۴ سوره النساء است که می فرماید:

« مردان محافظ و نگهدارنده (مسؤل تأمین مخارج زندگی و امنیت) زنان هستند. به خاطر اینکه خداوند یکی را بر دیگری برتری داده و به خاطر اینکه از اموال خودشان مخارج زندگی آنها را تأمین می کنند. بنابراین زنان صالح، صمیمانه مطیعند و در غیاب (شوهر) محافظ هر چیزی که خداوند حفاظتش را خواسته است، می باشند. در مورد زنانی که ترس دارید که ناسازگاری (بی توجهی به انجام وظائفشان) نمایند، (ابتدا) نصیحتشان کنید. (سپس) از رختخوابشان دوری نمایند. (و در آخر) آنها را بزنید. و اگر اطاعتتان کردند، به دنبال پیدا کردن راهی علیهشان نباشید. یقیناً خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.»

این یکی از آیات قرآن است که از آن سوء استفاده های بسیاری شده. چه مسلمانانی که با پیروی هوای نفس و با بی تقوایی هر چه تمامتر از آن سوء استفاده کرده و هنوز هم می کنند و چه غیر مسلمانانی که آن را مستمسکی علیه دین اسلام، برای تبلیغات سوء نموده و هنوز هم می نمایند. شاید این آیه از جمله دستورات الهی است که توجه دقیقی به مفهوم حقیقی و علل علمی آن نشده. یعنی دقیقاً توجهی نشده که در همین یک آیه چه نکات بسیار مهم روانی- فرهنگی- اجتماعی نهفته است، که رعایت و یا عدم رعایت آن نکات می تواند بازده های بسیار خوب و یا عوارض بسیار بدی در جامعه داشته باشد. امشب سعی می کنم- ان شاءالله- تا حدی که وقت اجازه می دهد و تا حدی که شخصاً استنباط کرده ام، به عرضتان برسانم. در این آیه چند دستور داده شده و بجاست که آنها را جدا جدا مورد بحث و گفتگو قرار دهیم.

۱- مردان محافظ و نگهدارنده (مسؤل تأمین مخارج زندگی و امنیت) زنان هستند. ۲- زنان صالح باید اجرای وظائفشان را صمیمانه اطاعت کنند. ۳- اگر نکردند: اول آنها را نصیحت کنید، بعد از خوابگاهشان دوری گزینید. و سوم آنها را بزنید. ۴- و اگر اطاعت کردند به دنبال بهانه ای علیهشان نگردید. مثل اینکه در بین این چهار دستور، فقط دستور دوم و سوم، یعنی وظائفشان را صمیمانه اطاعت کردن و در صورت عدم اجرا، تک خوردنشان، مورد اعتراض است و باید بیشتر بحثمان در این دو مورد باشد.

برای نشان دادن اهمیت این دستورات از نظر بازتابهای بسیار مهم اجتماعی آنها، سؤالاتی را مطرح و در باره شان بحث می کنم سپس کُلّ نتایج حاصله را مثل موزائیک کنار هم می گذارم، تا معنا و مفهوم عظیم این آیه روشن شود. این سؤالات عبارتند از:

۱- آیا برای اداره یک جامعه- کوچک یا بزرگ- یک نفر به عنوان آخرین تصمیم گیر لازم است یا نه؟

^۱- سخنرانی مؤلف کتاب در بنیاد مسلمانان ایرانی، ونکور کانادا، تاریخ ۲۴ می ۱۹۹۶ که در سال ۲۰۰۲ تجدید نظر شده است.

۲- آیا زن و مرد از نظر خلقت و خصوصیات ذاتی، واقعاً برابرند یا نه؟

۳- در نظام آفرینش - در بین پستانداران - نقش طبیعی زن به عنوان جنس ماده، چیست و حق طبیعی او کدامست؟

۴- آیا زن می تواند خودش به تنهایی از خود و کودکش جور کشی و محافظت کند و در مقابل خطرات احتمالی دفاع نماید؟

۵- چه تفاوت بارزی، جامعه بی بند و بار وحشی مجری قانون جنگل را با جامعه متمدن متمایز می کند؟

۶- آیا صحیح است که در جوامع مدنی، حتماً وجود قوانین و مقرراتی برای حفظ نظم عمومی لازم است؟

۷- اگر لازم است، آیا باید مردم آنها را حتماً اطاعت کنند؟ و اگر بلی، چگونه باید اطاعت کردن را به مردم تعلیم داد؟

۸- اگر کسی قوانین و مقررات را اطاعت نکرد، مسئولین جامعه که مأمور حفظ حقوق مردم و رفع ظلم و انظلامند باید چه کنند؟ آیا متخلفین از قانون، باید تنبیه بشوند یا نه؟

۹- اگر قرار است تنبیه شوند، چگونه تنبیهی بیشترین اثر مثبت و کمترین اثر منفی را بر خاطی و برای جامعه در بردارد؟

۱۰- خداوند در قرآن بطور کلی و در این آیه بطور مخصوص چه مزایایی برای زنان قائل شده است؟

بحث اول این که: معمولاً هر کس در هر اجتماعی - کوچک یا بزرگ - وقتی قرار شد مسئول باشد، باید صاحب اختیاراتی هم باشد. بشر از طریق تجربیات عینی، یعنی از راه آزمون و خطا، فهمیده است که برای تصمیم گیری در هر مؤسسه و سازمان اجرائی، چه کوچک و چه بزرگ، آخرین حرف را باید یک نفر بزند. و از این جهت می بینیم که از یک قبیله بدوی گرفته تا کشورهای بزرگ، از یک سازمان خصوصی کوچک گرفته تا شرکتهای معظم، همه یک نفر را به عنوان: رئیس، دبیر، مدیر عامل، ناظم، رئیس جمهور یا هر عنوان دیگری تعیین کرده و مسئولیت نهائی تصمیم گیری و اجرائی را به او سپرده اند.

در خانواده که کوچکترین واحد اجتماعی است، خداوند مرد را برای تقبل این مسئولیت انتخاب کرده و دلیل آن را ذکر نموده و می فرماید: به علت این که مرد را برتریهای دادشده و همچنین به علت این که از اموالش مخارج آنها را تأمین می کند. اگر احياناً موردی بود که مرد خانواده این دو خصوصیت را نداشت، و بر عکس، زن حائز چنین شرائطی بود توجیه دیگری برای قبول مرد به عنوان رئیس خانواده باقی نمی ماند و طبعاً زن جایش را می گیرد.

بحث دوم این بود که آیا واقعاً زن و مرد برابرند؟ با ملاحظات عینی و توجه دقیق به نظر می رسد که: بطور طبیعی و کلی، صرف نظر از استثنائات، زن مثل مرد نیست، همان طور که مرد هم مثل زن نیست. با این که هر دو در بسیاری از خصوصیات با هم برابرند، ولی واقعیت این که هر کدام، صفاتی مخصوص به خود دارند که دیگری ندارد. از نظر هوش و حافظه و سرعت انتقال، تفاوت چشمگیری بین زن مرد نیست. زن با داشتن احساسات و عواطف بسیار ظریفتر، با صبر و حوصله و انعطاف پذیری بسیار بیشتری که دارد، برای پرورش کودکان یقیناً مناسبتر از مرد است ولی اگر مصافی درگیرد، نمی تواند از خود دفاع کند. یعنی که احتیاج به مدافع دارد. مرد با عضلات قوی تر و استخوانبندی درشت تر و نیروی بدنی زیادتر و شهامت و جسارت بیشتر، برای قبول خطر، قدرت مدیریت بیشتر و تصمیم گیری قاطعانه تری نسبت به زن، برای

امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دفاعی دارد. دوران آمادگی مرد برای تقبل زحمت کارهای سنگین در طول ماههای زیر ۵۰ سالگی (مجموعهٔ بیشترین سالهای عمر مفید) زیادتز از زن است. زن از نظر محبت و عشق زائد الوصف به فرزند و ریزبینی و توجه و دقت خاص به امور زندگی و علاقه به ایجاد پیوندهای عاطفی بین افراد و نزدیک کردن آنها به یکدیگر و برای پرستاری و تغذیه و مراقبت از دیگران، بمراتب از مرد ارزنده تر است.

زن علاقهٔ مفرط به صحبت کردن برای ساعتها دارد که مرد علاقه ای ندارد. در عوض مرد علاقه به حل مشکل و بحث در بارهٔ آنچه بنظرش مفید می رسد دارد.

زن احتیاج مبرم به متکا دارد و مشتاقانه می خواهد که مورد محبت باشد. یعنی دوستش بداند، تا قلبش آرام و خیالش راحت و از استحکام و پابرجائی آینده اش مطمئن باشد. بر عکس مرد علاقه دارد که خود متکای دیگری شود. یعنی دیگری را حمایت کند. چون عاشق و واله و شیدا است که رئیس باشد، کنترل کننده باشد و از او اطاعت کنند، تا غرورش ارضاء شود.

مرد، هرکس که بیشتر مطیعش باشد، بیشتر دوستش دارد و به او بیشتر محبت می کند و زن هر کس که قویتر باشد و به شخص خودش محبت بیشتری ولو تظاهر بدان کند، بیشتر برایش احترام قائل است و بیشتر رغبت به اطاعتش دارد.

پروردگار ما با شناخت کاملی که از مخلوقات خودش دارد، با دستوری که در این آیه داده، خواسته های فطری هر دو را تأمین و آنها را برای زندگی مشترک - توأم با صفا و خلوص و همکاری صمیمانه - آماده می کند. یعنی می فرماید: مرد تکیه گاه، محافظ و نان آور زن و فرزندانش باشد، تا زن قلبش از داشتن متکا آرام و خیالش راحت و از کنار او بودن، اطمینان مورد نیازش تأمین شود. و می فرماید: زن، مطیع شوهرش باشد، تا علاوه بر محاسن بزرگ اجتماعی - فرهنگی این موضوع که بعداً ذکر می شود، غرور و خواستهٔ طبیعی مرد، تأمین گردد و بدین ترتیب زنش را واقعاً دوست بدارد و به او بیشتر محبت کند. محبت یعنی همان کیمیائی که زن بدان علاقهٔ مفرط دارد و همیشه می خواهد آن را بطرف خود جلب نماید.

زن و مرد در واقع با هم برابر نیستند، مکمل یکدیگرند. موجود کامل از نظر زیست شناسی موجودی است که رشد کند، متابولیسم^۲ داشته باشد و تولید مثل نماید. اگر موجودی یکی از این سه را نداشته باشد، موجودی کامل به حساب نمی آید. مرد و زن هر یک جدا جدا فقط رشد و متابولیسم دارند. تنها وقتی با هم شدند، می توانند تولید مثل کنند و کامل شوند. بنابراین از نظر زیست شناسی، هر یک به تنهایی، موجودی کامل به حساب نمی آیند و مکمل یکدیگرند.

بحث سوّم اینکه در نظام آفرینش - در بین پستانداران - نقش طبیعی زن به عنوان جنس ماده، چیست و حق طبیعی او کدامست؟

مثل سایر پستانداران، وظیفهٔ اصلی و طبیعی زن به عنوان جنس مادهٔ نوع انسان، حفظ تداوم نسل است که مانند آنها علاوه بر قبول زحمت و مشقت دوران حاملگی و شیرخوارگی نوزاد، تهیهٔ غذا و حفظ و حراست خود و بچه اش را از مهاجمین احتمالی غُده دار باشد. این وظیفهٔ طبیعی تا زمانی که کودک بتواند بدون اتکاء و نیاز به مادر زندگی کند، ادامه خواهد داشت.

^۲ - متابولیسم: تغییرات شیمیائی در سلولهای زنده که با کمک آن انرژی لازم برای فعالیتهای حیات و مواد لازم برای ترمیم خرابیهای سلول تأمین می گردد.

خداوند مهربان بخاطر اهمیتی که برای تربیت انسانها در دوران کودکی به منظور ساختن اجتماعی سالم و موفق به انجام امور تکاملی قائل است و برای حمایت کامل از زن، مرد را به عنوان صاحب اصلی فرزند معرفی و موظف کرده است که متکفل تأمین کلیه نیازهای زن باشد. نه تنها به علت اینکه بخاطر ضعف جسمی که قادر به دفاع از خود و فرزندانش نیست، او را از زورگوئی زورمندان و فریبکاری حيله گران احتمالی جامعه - همانند یک گارد محافظ - در امان دارد؛ بلکه با طیب خاطر و با قبول این مسؤلیت، درخواست ازدواج کند، هدیه ای هم به عنوان مهریه بپردازد و متعهد شود که کلیه مخارج خانه و زندگی او و فرزندانش را فراهم نماید که زن با خیال راحت بتواند نقش طبیعی خود را ایفاء کند. و از زن خواسته است که سرپرست امور خانه و تغذیه و تربیت فرزندانش و همچنین یار و یاور شوهرش در زندگی باشد و او را به عنوان سرپرست و مسؤل خانواده محترم بدارد و از او صمیمانه و با شفع قلب، اطاعت نماید؛ تا بدین ترتیب مرد بتواند با تمام وجود کار کند و نیازهای اعضاء خانواده را فراهم نماید و زن بتواند در خانه با آسایش کامل خیال و فارغ بودن از زحمات خارج از خانه و تهیه مایحتاج زندگی، به نگهداری و تربیت فرزندان بپردازد. و آنها را که مردان و زنان آینده جامعه را تشکیل می دهند، با شخصیتی مناسب بار آورد. بشر از طریق آزمون و خطا به این نتیجه قطعی رسیده است که یکی از مهمترین خصوصیات اخلاقی انسانها برای متمدن شدن و نتیجتاً بهتر زندگی کردن و با کارائی بالا در راه تکامل پیشرفت نمودن، « مطیع» بودن است که باید مثل سایر کارها، از همان دوران کودکی به او تعلیم داده شود. خداوند با دستوری که در آیه ۳۴ سوره نساء داده، زنان را در برابر آن همه حمایت‌هایی که برای تأمین امکانات زندگی خود و فرزندانشان نموده، موظف کرده است که این مهم را عملاً به نوزادانشان یاد دهند. یعنی با اطاعت کردن صمیمانه و مخلصانه از شوهرانشان، الگوئی شوند که هنر مطیع بودن به عنوان یک ارزش والا و امری مقدّس برای کودکانشان جلوه نماید تا خود بخود تقلید کنند، یاد بگیرند و جزئی از شخصیتشان شود. و همین کار ساده‌ ظاهرأ بی اهمیت، پیشنیاز اولیّه و حتمی متمدن شدن بشر و نجاتش از قانون جنگل است.

بحث چهارم این بود که آیا اساساً و بطور واقع، زن در جامعه می تواند از خود و فرزندانش جورکشی کند و در برابر خطرات احتمالی از خود و فرزندانش دفاع نماید؟ آیا تدوین قانون در جامعه، عملاً و بطور واقع توانسته است این نیاز طبیعی یعنی اطمینان خاطر زن به داشتن امنیت را برایش تأمین کند؟

برای بدست آوردن پاسخی منطقی به این سؤال بحث انگیز ببینیم در جهان غرب، یعنی در دنیای متمدن امروزی که قانوناً با دادن حقوقی مساوی با مرد، از زن حمایت کامل شده است، در عمل به کجا رسیده اند. برای مثال در کانادائی که زندگی می کنیم، می بینیم که سالهاست ناراحتی های اجتماعی: تجاوزات با عنف به زنان و دختران، از هم پاشیدگی خانواده ها، فرار اطفال از خانه ها، اعتیاد روز افزون به مواد مخدر، خود کشیها، قتلها، دزدیها و . . . بحدّی رسیده است که تمام علاقه مندان به اصلاح و بهبود وضع جامعه را وحشت زده کرده و به تکاپو، برای یافتن راه حلی مؤثر، واداشته است. زنان و دختران کانادا چون خودشان مستقیماً در معرض این ناهنجاریها قرار داشته اند، از مردان پیگیرتر بوده اند.

زنان چون نه تنها مردانشان را پناهگاه و یاور خود نمی دیدند، بلکه بر عکس آنها را رقیب و حتی دشمن خود می پنداشتند، گروه گروه جمع شده، سازمانهای عدیدة ای، برای رهایی از ترس و دلهره درست نموده و از طریق قانون، یعنی تنها راهی که بنظرشان می توانسته است کارساز باشد و برایشان زندگی بدون ترسی تأمین نماید، اقدام و کار را دنبال کردند، تا موضوع را به پارلمان کانادا کشانند. پارلمان کمیسیون دائمی

بهداشت و رفاه اجتماعی سالمندان و زنان را مأمور رسیدگی و یافتن راه حلی برای مشکل بزرگ زنان و دختران نمود.

در ۲۲ جون ۱۹۸۹، این کمیسیون، سو کمیسیونی مخصوص رسیدگی به وضع زنان انتخاب کرد و مشغول به کار شد. چند ماهی از کار این سو کمیسیون نگذشته بود که قتل ۱۴ دختر دانشجوی دانشکده مهندسی پلی تکنیک مونترال کانادا در ۶ دسامبر ۱۹۸۹، بدست جوانی بنام مارک لوپاین با مسلسل سبک و در کمتر از ۲۰ دقیقه واقع شد. این پیشامد که زنان و دختران کانادا را شدیداً تکان داد، باعث شد که سازمانهای زنان مخصوصاً فمینیستها فشار بیشتری به دولت فدرال آوردند که اقدامی جدی تر برای جلوگیری از این همه تجاوز آشکار به زنان بنماید.

خانم مری کالنز Mary Collins وزیر مسؤل وضعیت زنان کانادا آشکارا گفت :

« وضعی که در مونترال پیش آمد، بازتاب تجاوزات مشابهی است که هر روز زندگی زنان بیشماری را در کانادا، در خانه هایشان، در خیابان و در محل کار، به مخاطره جدی می اندازد.»

سو کمیسیون مخصوص وضعیت زنان، فعالیتش را زیادتر کرد و با بدست آوردن و جمع آوری اطلاعات از تمام سازمانهای دولتی و مؤسسات خصوصی و شهود عینی و تجزیه و تحلیل آمار و ارقام تجاوزات عدیده به زنان و دختران در گزارشی به پارلمان کانادا تحت عنوان «جنگ علیه زنان» در جون ۱۹۹۱ چنین نوشت:

« کمتر روزی بر این مملکت می گذرد که رسانه های گروهی خبری از تجاوزات به عنف و حملات بدنی علیه دختران و زنان منتشر نکرده باشند. در آمار مفصلی که در سال ۱۹۸۵ در کانادا منتشر شد، ملاحظه می شود که کمتر از ۴۰ درصد زنان قربانی یورشهای جنسی، به پلیس شکایت نموده اند. مطالعات نشان می دهد که بی میلی زنان به شکایت، از ترس انتقامجویی که منجر به تجاوزات زیادتر و حتی مرگ آنها می شود، عدم اعتماد به پلیس و دادگاه، احساس شرمساری و ترس از مقصر شناختن خودشان در بین کسان و دوستانشان، بوده است. آماری که در اختیار ماست، تنها وقایعی را در بردارد که به پلیس شکایت شده و در آن گزارشات هم ذکری از جزئیات موضوع که محققین را به درک علل پیشامدها رهنمون شود، نیامده است. ولی به هر تقدیر آمار و اطلاعاتی که در این زمینه به سو کمیسیون مربوطه رسیده، واقعاً تکان دهنده است.»^۲

بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ تعداد قربانیان تجاوز به عنف که به پلیس شکایت کرده اند، ۹۳ درصد اضافه شده است. هر ۱۷ دقیقه یک تجاوز جنسی در کانادا صورت می گیرد. آمار می گوید که ۲۵ درصد کلیتاً زنان کانادا در طول حیاتشان مورد تجاوزات جنسی قرار گرفته اند. نصف آنها قبل از سن ۱۷ سالگی گرفتار چنین بلیه ای شده اند. بین ۶۳ تا ۸۳ درصد قربانیان، توسط کسانی مورد تجاوز قرار گرفته اند که نسبت به آنها غریبه نبوده اند. در ایالت کبک تنها، در هر سال بین ۱۴ تا ۱۸ هزار نفر مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند. در بین زنان سرخپوست کانادا، این تجاوزات ۸۰ درصد زنان را در بر می گیرد. ۵۳ درصد از زنانی که معیوب و ناقص متولد شده اند، مورد تجاوز به عنف و هتک حرمت قرار گرفته اند. در ایالت کبک در حدود ۶۰ درصد زنانی که مورد تجاوز جنسی و جسمی توسط شوهر یا دوست پسرشان قرار گرفته اند، زخمی شده اند. بطوری که ۲۰ درصد آنها احتیاج به مراقبتهای پزشکی پیدا کرده اند. حد اقل ۵۰ درصد

۲- THE WAR AGAINST WOMEN: Barbara Greene M.P. Chair from house of Commons Canada

First Report of the Standing Committee on Health and Welfare, Social Affairs, seniors and the Status of Women. June ۱۹۹۱

کُلّ زنان کانادا می ترسند که هنگام شب در خیابان خانه خودشان تنها را ه بروند. قبل از این که زنی به پلیس شکایت کند، بطور متوسط ۳۰ دفعه از شوهر یا دوست پسرش کُتک خورده است.

در سال ۱۹۸۹ در Ontario، ۷۸ خانۀ موقت دولتی، تعداد ۹۸۳۸ زن و ۱۱۰۰۰ کودک همراه آنها را پذیرائی کرده است. ۸۷ درصد خانواده ها به خاطر نزاعهای خانوادگی در سر پناههای اضطراری نگهداری شدند. در این سال تنها یک خانه بنام Osborn house که از بزرگترین سرپناههای کانادا در Winnipeg است ۲۰۰۰ زن را با فرزندانشان پذیرائی کرده است.

در سال ۱۹۸۹، ۴۸ درصد مردم کانادا، گزارش دادند که شخصاً زنی را می شناسند که از شوهرشان یا دوست پسرشان کُتک می خورند. در این سال از مجموع بزرگسالان و نوجوانانی که بخاطر ارتکاب جرم و نزاع باز داشت شده بودند، ۸۹ درصد مرد بودند. تحقیقات نشان داده است که میزان "زن زدن" در بین مردانی که در دوران طفولیت شاهد پرخاشگری والدینشان به یکدیگر بوده اند، هزار مرتبه بیش از مردانی است که در طفولیت با چنین وضعی روبرو نبوده اند.

در سال ۱۹۸۲ در مطالعه سرتا سری کانادا، ۵۴ درصد تجاوزات علیه زنان بیوه که به تنهایی زندگی می کردند، توسط همسران سابقشان به عمل آمده. در همین سال ۱۱۹ زن توسط شوهر یا دوست پسرشان و یا شوهر سابق و دوست پسر سابقشان کُشته شدند. گزارش مسؤل خانه های موقت Ontario حاکی از این است که در ۴-۵ سال گذشته، بطور قابل توجهی، تعداد زنان کُشته شده، بعد از تلاشهای قانونی آنها برای خلاصی خود و فرزندانشان از ارتباط جدل خیز همیشگی با همسرانشان، زیادتیر شده است. در گزارش سوکمیسیون مربوطه به پارلمان کانادا، بعد از ارائه این آمار، چنین آمده است:

« بسیاری از شهود عینی معتقد بودند که این پیشامدها حاکی از این است که تجاوز علیه زنان در جامعه، یک ریشه عمیق اجتماعی مخصوص به خود دارد. آنها تأکید می کردند که حجم زیاد این قبیل تجاوزات به زنان و دختران نمی تواند جدا از سیستمهای ارزشی جامعه تلقی شود و به غلط مربوط به انحراف و یا دیوانگی مردان معرفی گردد.»

مدارکی که در مدت ۵ ماه به سوکمیسیون ارائه شده، ما را به این نتیجه رهنمون گشته که مردم کانادا به عنوان یک جامعه راه دیگری ندارد، جز این که راه حلی مؤثر و دائمی برای این مسأله بزرگ پیدا کند. تجاوزات جنسی جسمی، تهدیدها و قتل ها ، حقایق دردناک و وحشتناکی است برای بسیاری از زنان. علیرغم نیت های خیرخواهانه و اقدامات خوبی که در سراسر کشور، برای امنیت و سلامت زنان موجود است معذالک، تجاوز علیه زنان به ابعاد گسترده تری ادامه دارد. موضوعی که بخوبی مشهود است، این که آگاهی جامعه از مسأله زنان بسیار ناچیز است و این خود اشاره می کند که راه حل های مبتکرانه ای مورد نیاز است.

کمیته مربوطه کاملاً متقاعد شده است که امنیت شخصی، اساس و پایه حقوق بشر است که بسیاری از زنان جامعه ما از آن محرومند. این حقیقت که زنان هدف تجاوزات مردان قرار گرفته اند، یک تراژدی است که باز تاب وضعیت اجتماعی و اقتصادی نابرابر زنان با مردان است. این کمیته امیدوار است که گزارش ارسالی به دولت بتواند به این نابرابری هائی که در مزد زنان و شرکت آنها در سازمانهای مختلف کشور و سایر تبعیضات بین زن و مرد خاتمه دهد. و بدین وسیله، این تجاوزات را که نتیجه مستقیم آن نابرابری هاست، متوقف نماید.

این گزارش توسط کمیته دائمی بهداشت و رفاه امور اجتماعی سالمندان و وضع زنان در پارلمان کانادا به دولت فدرال ابلاغ شد. سپس دولت کانادا در نوامبر ۱۹۹۱ کتابچه ای چهل صفحه ای بنام ”زندگی کردن بدون ترس هدف هر کسی است و حق هر زنی“ منتشر نمود.^۴ در مقدمه این کتابچه چنین آمده است:

«اعضاء سوکمیسیون مأمور رسیدگی به امور اجتماعی سالمندان و وضع زنان کانادا در پارلمان چنان تحت تأثیر بد رفتاری سبعانه علیه زنان کانادا قرار گرفته اند که مسأله را درست همانند جنگ تلقی کرده و در گزارش ۱۹ جون ۱۹۹۱ خود، آن را تحت عنوان ”جنگ علیه زنان“ تهیه نمودند. دولت کانادا سنگینی مسأله ومیزان خسارت به حیات زنان را در این موضوع تشخیص داده است. یقیناً در بطن جامعه کانادا نیروهائی نهفته است که اجازه می دهد چنین تجاوزات و بد رفتاریهائی نسبت به زنان و دختران جامعه بوقوع پیوندد. یقیناً نیروهای غیر متعادلی در جامعه می باشد که ارزش زنان را پائین آورده و در برابر این بی حرمتیها ساکت مانده است. بی حرمتی علیه زن از این جهت اعمال می شود که ”زن“ هستند.

هر روز زنان مورد تجاوز قرار می گیرند. مورد تجاوز در خانه، در محل کار، در خیابان. تجاوزات بصورت فیزیکی، جنسی، روانی و مالی است. این تجاوزات توسط نزدیکانشان، توسط صاحبان مشاغل مورد اعتماد، توسط مأمورین دولت و یا غریبه های ناشناس صورت می پذیرد. «

تجاوز و یورش به عزت و حقوق زنان که شهروندان جامعه اند، هدفهای عالی کانادا را که تلاش می کند ملتی قوی، عدالت پیشه و انعطاف پذیر بسازد، به یکباره پوچ و بی ارزش می کند. این وظیفه هر فرد، هر مؤسسه و تمام سطوح دولت است که سنگینی مسأله را اعتراف کنند و برای جلوگیری از آن تلاش نمایند و ترتیبی دهند که جامعه بطور کلی نسبت به این مسأله حساسیت بیشتری نشان دهد. دولت فدرال کانادا موظف است که این تجاوزات آشکار را متوقف کند. نخست وزیر کانادا در سخنرانی ۱۰ اگوست ۱۹۹۱ هدف دولت را در این زمینه چنین اعلام کرد که:

«اگر یک زن کانادائی در خانه یا هر جای دیگری مورد ستم قرار گیرد، بسیار زیاد است. این است هدف دولت فدرال. یعنی بدون ذره ای اغماض در مورد تجاوز.»

برای دهه هائی چند، این تجاوزات به عنوان »یک مسأله« شناخته نمی شد. امروز بیشتر بخاطر فعالیت خود زنان، تجاوز علیه آنها به عنوان چیزی که همیشه مسأله بنیان کن اجتماعی، اقتصادی و شخصی بوده است، آشکار شده.

تمام سطوح دولت کانادا احساس مسؤولیت می کنند که بدین امر حیاتی پاسخ مثبت و مؤثر دهند. حکومتهای ایالتی و خطه ای (Territorial) مسؤولیت مدیریت و رساندن خدمات اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و حقوقی را بر مبنای تقسیم مخارج با دولت فدرال متقبل می شوند. مبلغ نقدی و مالیاتی که دولت فدرال در سال ۹۱-۹۲ به حکومتهای ایالتی و خطه ای منتقل کرده است، بالغ بر ۳۷ میلیارد دلار بوده است.

۳- LIVING WITHOUT FEAR...EVERYONE'S GOAL, EVERY WOMAN'S RIGHT:

The Federal Government Response to the Report of the Standing Committee on Health and Welfare, Social Affairs, seniors and the Status of Women.

“THE WAR AGAINST WOMEN”

November ۱۹۹۱

در گزارش کمیتهٔ مربوطه که آن را تحت عنوان « جنگ علیه زنان » تدوین کرده است، یازده توصیه شده که دولت فدرال انجام دهد تا از این فاجعه جلوگیری نماید. از جمله این که از طریق آموزش به مردم - از کودکان گرفته تا دبستان و دبیرستان و دانشگاه - اهمیت و حرمت زنان را به جوانان تعلیم داده، مکرراً یادآور شوند. از طریق رسانه های گروهی جنبشی عظیم علیه تجاوز به زنان برآوردند. و برای معرفی این تجاوزات به عنوان جنایات بزرگ، اقدامات وسیعی به عمل آورند. به حکومت های ایالتی و خطه ای اعلام شود که دولت فدرال اعتبارات و امکانات کافی برای هرگونه اقدامی علیه این جنایات در اختیارشان قرار می دهد. و خلاصهٔ توصیه های دیگرشان همه مبتنی بر این است که دولت فدرال کاری کند که در تمام شئون اجتماعی و مشاغل مختلف و هرکاری که مردان انجام می دهند، امکانات شرکت زنان بطور مساوی فراهم شود.

لُب مطلب و خلاصهٔ توصیهٔ کمیتهٔ مربوط به دولت فدرال این است که با استفاده از قدرت قانون و پول مالیات و تبلیغات و جار و جنجال، این مشکل اجتماعی را حل کنند و اقداماتشان گسترده و همه جانبه مبتنی بر این باشد که به مردان بقبولانند که زنان مساوی با آنها هستند. به حدی که باور و تمکین نمایند.

برادران و خواهران عزیز ملاحظه کنید ، متأسفانه راه حلی که این کمیته به دولت پیشنهاد کرده، چون واقع بینانه نبوده، مشکل گشا نشده. این حضرات مشکل اساسی را در این می دیده اند که مثلاً چون مزد کار زن در بازار کارِ کانادا (که یک امر صرفاً اقتصادی و تابع قانون عرضه و تقاضاست) ۶۰ درصد مزد کار مرد است؛ یا چون بسیاری از مشاغل است که زنان را همردیف مردان نمی پذیرند و یا سازمانهایی موجودند که زنان نمی توانند به اندازهٔ مردان در آنها شرکت کنند، باعث این همه تجاوزات به زنان شده است. این قبیل راه حلهای کمیته های پارلمانی به دولت کانادا، همان نوع راه حلهایی است که سازمان زنان ارائه داده اند و شبیه به همان نوع راه حلهایی است که همیشه روشنفکران لائیک که طرفدار این قبیل امورند، در باره اش قلمفرسائی کرده اند. همه دور این محور چرخ می زند که هنوز برابریهای قانونی که زن و مرد را یکسان نشان دهد، کافی نبوده است. و همه تلاش می کنند که آنها را برابر نمایند. چون فکر می کنند که اگر اینها از طریق وضع قوانین اضافی، برابری زن و مرد هم بطور اتوماتیک، از لحاظ فطری، فیزیکی و قدرت دفاعی برابر می شوند. نمی خواهند تسلیم این واقعیت طبیعی شوند که زن و مرد با هم برابر نیستند، بلکه مکملند .

عیناً همان اشتباهی است که مارکسیستها کردند و بنام برابر دانستن تمام مردان و زنان جوامع تا کجا رفتند و چه خسارات واقعاً سنگینی - از نظر جانی و مالی و کرامت انسانی - به مردم دنیا زدند، که بعد از سقوطشان، هنوز و شاید تا سالیان دراز دیگری اثرات فلاکت بار آن باقی بماند. در کشورهای از نظر اقتصادی و تکنولوژی پیشرفته، آنهایی که بسیاری از دستورات الهی را کنار گذاشته و اصالت را به انسان داده و او را بر مقدرات خود حاکم می دانند، این موضوع برابری زن و مرد را هم پیش کشیده اند. با وجود روبروشدن به این همه بدبختی و گرفتاری هنوز نمی خواهند واقعیتی به این روشنی را قبول کنند که زن و مرد فطرتاً برابر نیستند. زن نمی تواند از خود دفاع کند و باید حتماً زیر چتر حمایتی مردی باشد. و هیچ مردی برای این کار، بهتر از نزدیکانش نیست. و این وظیفهٔ خطیر را خداوند بیش از همه به همسر زنان تکلیف کرده است.

هر محقق نیز بینی مشاهده می کند که در غرب با این شعارها، در واقع، زنان را فریب می دهند. بنام این که با مردان برابرند، نتیجه می گیرند که باید کلیه مخارج خانه و فرزندان را توأمأً متقبل شوند. وبدین ترتیب آنها را به کارهای خارج از منزل می کشانند. و اجباراً اطفالشان را به خانه های مراقبت روزانه می سپارند. و بعد از کار، خسته و کوفته، آنها را بر می دارند و بمنزل می روند. غذای آماده و معروف به « شام تلویزیونی» را، زن با عجله گرم و آماده می کند. پس از صرف شام و غالباً توأمأً با شام خوردن به تماشای تلویزیون می نشینند و کاملاً وارفته به اطاق خواب می روند تا روز بعد که همین کار را تکرار کنند تا بتوانند اقساط بنجالیهای غیرضروری را که خریده اند بپردازند. یقین اینکه زندگی را بر خودشان حرام کرده، زیر فشار اعصاب خوردشده و خسته، معمولاً هیچ حوصله و وقتی برای رسیدگی به اطفالشان که احتیاج مبرمی به نوازش و محبت و تربیت پدر و مادر دارند، باقی نمی ماند. در واقع فرزندانشان از کودکی یتیم اند. و در بزرگی شهروندانی از نظر روانی نا سالم.

داشتن چنین وضع گذران زندگی است که هر دو را خسته و کوفته و درمانده کرده و چون هر دو بزعیم خودشان «برابرند» هیچ کدام از دیگری حرف شنوایی ندارد. و یقین اینکه در اقلیم خانه، مثل سایر سازمانهای بزرگ و کوچک اجتماعی، دو پادشاه نمی گنجد. دوئیت ها، نقاضت ها، گومگوها و خستگی های حاصله هر روزی، جمع می شود. آنها را به حالت انفجار در می آورد و قهرأً بجان هم می اندازد و چنان نتایج وحشتناکی را که می بینیم، به بار می آورد.

جالب است که مردان به اصطلاح متمدن لائیک، زنان را - به عنوان تساوی و برابری حقوق - به کارهای خارج از منزل و تأمین نیمی از مخارج زندگی وا می دارند؛ ولی نیمی از زحمات و مشقات دوران بارداری و وضع حمل و بچه داری زنان را که واقعاً کاری تمام وقت و بسیار مشکل است، خودشان متقبل نمی شوند. زنانی که با چنین وضعی خود را روبرو می بینند، حق دارند فکر کنند و اخیراً در کشورهای اروپائی تصمیم بگیرند که علیرغم میل طبیعی شان، بهتر است که اصلاً بچه دار نشوند و یک تنه تمام زحمات مربوطه را به دوش نکنند. و اما نتیجه مصیبت بار این عمل وقتی دامنگیر اجتماع می شود که این نوع تفکر تدریجاً مثل سوسیالیسم - قبل از فروپاشی جماهیر شوروی - تبدیل به مُد روشنفکرانه ای گردد و عدّه قابل توجهی از جوانان را بفریبد که آن را اجرا کنند. در این صورت نتیجه قهریش رشد منفی جمعیت و بعد از یکی دو نسل ملاً اضمحلال آن است و اقوام مهاجر جانشین طبیعی آنها.

تازه ترین خبر در باره بی پناهی و آسیب پذیری زنان کانادا را روزنامه «ونکوور سان» چاپ ونکوور کانادا، در شماره پنجشنبه ۷ فوریه ۲۰۰۲ گزارش می دهد که نیروی انتظامی پلیس ویژه، یک گروه ۱۱۰ نفره را تعیین کرده است که جریان گم شدن ۵۵ زن در ونکوور را که از سال ۱۹۸۳ به تدریج ناپدید شده اند و هیچ خبری از آنها به دست نیامده، مورد جستجو قرار دهند. آخرین زن گم شده در ژانویه ۲۰۰۲ بوده است. روزنامه اضافه می کند که فعلاً ۳۰ نفر پلیس از گروه ۱۱۰ نفری در مزرعه ای ۱۱ هکتاری در نزدیکی بندر کوکیتلوم مشغول تفحص هستند.

وضع اجتماعی زنان را در کانادا (وضع زنان آمریکا هم اگر بدتر نباشد بهتر نیست) ملاحظه کردید. با این همه رفتاری که ذکرش رفت و هرساله زیادتر هم می شود، هنوز از موضوعات مهم دیگری در این مطالعه بحثی به میان نیامده. از جمله این که تعداد ازدواج ها چقدر کم و کمتر شده و تعداد طلاق ها چقدر زیاد و زیادتر، که آن خود مفاسد دیگری از قبیل شیوع بیشتر همجنس بازی، ارتباطات غیر قانونی و غیر رسمی زن و مرد، ازدیاد بیماری های جنسی، ناراحتی های اعصاب و در نتیجه اعتیاد به مواد مُخدر، خودکشی های فردی و دسته جمعی، خیل جوانان و نوجوانان از خانه بیرون انداخته شده و یا فراری از خانه و به جمع بی

خانمان ها و دربرها پیوسته و غیره، هیچ کدام به حساب نیامده. چنانچه آنها را هم از آمارهای تحقیقاتی که همه موجودند، گرفته و به حساب آوریم، آن گاه عمق فاجعه معلوم می شود.

اینها با این که در تورات و انجیل، کتابهای مقدس خودشان، دستورات الهی مبنی بر تعیین رابطه بین زن و مرد و فرزندان بطور روشن همه را دارند؛ ولی اکثراً بنام روشنفکری، آن دستورات را کنار گذاشته، خیال کرده اند، تنها از طریق گذراندن قانون و اعمال قدرتهای دولتی و قضائی می توانند مشکلات اجتماعی، آن هم چنین مشکلاتی را که بیشتر ارتباط به طبیعت انسان دارد، حل کنند.

ویلیام جیمز روانشناس مشهور آمریکائی عبارت جالبی در این زمینه دارد که می گوید: « راه و روش^۵ (قوانین و مقررات) حکومتی، نمی تواند راه و روش (خلقیات و فرهنگ) توده های مردم را عوض کند » مخصوصاً اگر این خلقیات مبتنی بر فطرت آنها- که تا حدی شبیه به غریزه حیوانات است- باشد.

همان گونه که در موارد دیگر نیز آورده ام، قوانین الهی که در تمام کتابهای آسمانی آمده و در قرآن به صورت اصیل و کامل و تحریف نشده، سالم مانده؛ راه زندگی انسانها را دقیقاً متناسب با فطرت آنها تعیین و اعلام نموده است. و گفتم که اگر هر فرد یا هر خانواده و یا هر جامعه ای آنها را اجرا کند، نتیجه مثبت می گیرد. بدون این که ذکری از آن بکند یا نکند. بدون این که الهی بودن آن را بداند یا نداند. صرف عمل کردن به آنها نتیجه بخش است. و در غیر این صورت، یعنی با عمل نکردن آن دستورات، نتیجه ای نخواهد گرفت. ولو به کتاب خدا و دستورات مندرج در آن هم عاشقانه احترام بگذارد مثلاً هر جا رسید آن را ببوسد و بر سر و چشم گذارد. حافظ قرآن باشد. آن را با روایات مختلف و با قرائت بسیار زیبا بخواند و تحت تأثیر آنچه خدا می گوید و شاید بخاطر آهنگ موسیقی قرآن، زار زار گریه کند. جلد آن را طلای ناب نماید و آن را در لفافه ترمه و ابریشم ببیچد، هیچ تأثیر بارز و هیچ نتیجه مثبت سازنده ای نمی گیرد.

هر فردی، هر خانواده ای، هر قوم یا ملتی هر مقدار از آن دستورات را اجرا کند، به همان مقدار نتیجه می گیرد و اگر نکند، نتیجه ای هم نمی گیرد. در مبحث « **دین اسلام و حکومت** »، این مطلب را آورده ام که برای آزمایش این فرضیه که: « دستورات الهی در قرآن همان قوانین طبیعی بشر است »، میتوان بر خلقیات و اعمال ملتهای مختلف نظاره کرد، آنها را با دستورات خداوند مقایسه نمود و نتایج حاصله را مورد تحقیق قرار داد. در مورد رابطه زن و مرد، در کانادا که کم و بیش شبیه آن آمریکا و اروپاست، گفتم که از دستورات الهی بطور قابل توجهی منحرف شده اند و گزارش مختصری از نتیجه غم انگیزش را از زبان و قلم مقامات عالی رتبه خودشان، نشان دادم. و حالا از آنچه که در این مورد در ژاپن، یعنی در یکی دیگر از کشورهای پیشرفته می گذرد، نیز مختصری توضیح می دهم.

خانم مارگرت ولز و عده ای دیگر از نویسندگان کتابی نوشته اند بنام « ژاپن در کنار ما ». در این کتاب که شرح زندگی اجتماعی ژاپونی ها نیز مطرح شده است، بحثی دارد تحت عنوان: « در ژاپن چه رفتارهایی خوب هستند ». در این مورد می نویسد:

« بطور کلی مردم ژاپن علاقه ای ندارند به این که غیر معمولی و یا خیلی اصولی باشند. هدف آنها کمال است، نه فرد گرایی. معنای پسر یا دختر خوب بودن، سخت کوشی در تحصیل و داشتن نمرات عالی در مدرسه و مطیع و منقاد بودن است. در ژاپن زیباترین خصوصیت و صفتی را که بخواهید برای دیگری ذکر

^۵ - مگر این که حکومت با استبداد کامل و بریدن زبانها و شکستن قلمها و تداوم آن لاقلاً برای چندین نسل و بی خبر نگه داشتن توده های مردم از تماس با دنیای خارج و با کاربرد روشهای ماهرانه مغز شوئی و ورود به قلمرو احساسات توده ها، راه جدید را مثل شیعه صفوی یا کلیساهای اروپا قبل از رنسانس، جزئی از فرهنگشان نماید. ولی آن هم مآلاً برملا می شود. زیرا خلاف سنت الهی است.

کنید، می گوئید: او OTONASHII است. یعنی نجیب و مطیع است. بالاترین تعریفی که شما بخواهید از کسی بکنید، این است که بگوئید: او MAJIME است. یعنی وجدانش بیدار و شخص با معرفتی است. یعنی که هر چیزی را جدی می گیرد. قبول مسؤلیت می کند و قابل اعتماد است. چنین فردی ایدآل است.

خانه ها تحت نظر مادرها اداره می شوند. پدرها که اکثراً برای شرکتهای بزرگ کار می کنند، غالباً تا دیرگاهی خارج از منزل هستند و تصمیمات مربوط به خانواده اجباراً به عهده مادر تنها می افتد. او مسؤل است.

مرد ژاپنی نان آور خانواده است. و کلیه پول وصولی از کارش را به خانه می آورد و تحویل همسرش می دهد. حتی پول جیبی خودش را از او می گیرد. علیرغم آنچه بنظر می رسد که زندهای ژاپونی خجول، گوشه گیر و کلیشه ای هستند، روش زندگی آنها گواهی می دهد که چنین نیست. بر عکس تصمیم گیرندگان بسیار مهمی در خانواده هستند. نه تنها در مورد امور داخلی خانه، حتی در مورد نحوه خرج کردن در آمد خانواده. برای زن ژاپونی لزومی ندارد صبر کند تا شوهرش بخانه آید و فیوز برق را مثلاً عوض کند یا بچه ها را تنبیه نماید، یا کار مراجعین به خانه را سر و صورت دهد. چون این قبیل کارها را خودش بخوبی انجام می دهد.

بسیاری از پدران ساکن شهرها قادر نیستند که اوقات زیادی را در خانه باشند. ولی هروقت که در خانه هستند، رئیس خانه و خانواده اند. برداشت کلی خانواده این است که چون مردان در خارج از منزل مشغول دست و پنجه نرم کردن با کارهای مختلف هستند تا بتوانند نانی تهیه و برای گذران زندگی به خانه آورند، بنا براین وظیفه کلیه اعضای خانواده است که وقتی مدیر بمنزل می آید، تمام وسائل آسایشش را فراهم نمایند. مردان ژاپنی غالباً به افراد خانواده شان دستوراتی می دهند و طوری امر و نهی می کنند که بنظر ما خیلی بی ربط و متکبرانه است. ولی آنها توقعشان است که اعضای خانواده آنها را خدمت کنند، و آنها هم می کنند. زنان ژاپنی احترام فوق العاده ای برای شوهرانشان قائلند. آنها را با تمام وجود، صمیمانه و با خلوص اطاعت می کنند. چون برای زنان ژاپنی، اطاعت کردن از شوهر به عنوان یک سنت اجتماعی، کاری است بسیار مقدس و محترم»

طلاق در بین مردم ژاپن، تا قبل از جنگ بین الملل دوم بسیار بسیار نادر بود. ولی بعد از آن که سر و کله آمریکاییهای فاتح پیدا شد، آهسته آهسته فرهنگشان تغییر کرد و از سال ۱۹۷۳ تدریجاً میزان طلاق بالا رفته، ولی معذالک هنوز نسبت به سایر کشورهای صنعتی بمراتب پائین تر است.

و اما اسمعیل کوشان نویسنده ای ایرانی در کتاب «امپراطوری ژاپن» می نویسد: «خانه داری و بچه داری زندهای ژاپن معروف است. در هیچ یک از نقاط جهان بقدر ژاپن مردها بر زنها مسلط نیستند و درعین حال کمال محبت را نسبت به آنها مرعی می دارند. اطاعت و عصمت و جانفشانی زنان ژاپنی نسبت به شوهر و خانواده خود، ضرب المثل عالم است.»

ثمره مستقیم این اطاعت جلب محبت زائد الوصف شوهر است که در نتیجه، خانه تبدیل به بهشت آرام بخشی می شود که فرزندان با فراغ بال رشد کنند و درس بخوانند و افرادی سالم، صالح و مفید برای جامعه تربیت شوند.

موضوع بسیار مهمی که در این جریان قابل ملاحظه است این که بچه های ژاپنی از همان بدو تولد، نحوه اطاعت کردن را به «به عنوان یک امر مقدس» از نزدیکترین و عزیزترین کسشان یعنی مادرشان که برایشان الگو است، یاد می گیرند. و نتیجه اجتماعی مترتب بر این امر این که ملتی مطیع قانون، یعنی به

معنای واقعی کلمه متمدن و آماده برای هر نوع تعلیمی بار می آیند. در تمام سطوح کشور و بهترین نمونه اش، در کارخانه هاست که یک اعتصاب کارگری دیده نمی شود. همانی که در سایر کشورهای صنعتی معمول و واقعاً فلج کننده است. در ژاپن هیچ کارگر یا کارمندی را پس از استخدام اخراج نمی کنند. رابطه کارفرما و کارگر واقعاً رابطه پدر فرزندی است. چون کارگر، صادقانه و مخلصانه به عنوان یک عمل مقدس، مطیع محض است، کارفرما حقاً دوستش دارد. و چون دوستش دارد، او را رها نمی کند. حتی اگر کارخانه ورشکست شده باشد و نتواند به حیات خود ادامه دهد، کارفرما قبل از اعلام ورشکستگی، برای تمام کارکنان کارخانه در جاهای دیگر، کار پیدا می کند و بعد از اطمینان به تأمین گذران زندگی آنها، اعلام ورشکستگی می نماید. و از آن طرف، چون کارگر از آینده اش و برقراری کارش مطمئن است، خود را جزء خانواده بزرگ کارخانه می داند و حد اعلاهی کار و دقت در حد توان را مرعی می دارد. و نتیجه نهائی این ارتباط، موفقیت‌های چشمگیر اقتصادی - اجتماعی و رفاه و آسایش همگانی است که مردم ژاپن در این دنیای متلاطم موجود، تجربه می کنند.

همان طور که ملاحظه می کنید، این دو نوع ارتباط بین زن و شوهر در کانادا و در ژاپن - دو کشور مورد تحقیق ما - دو نتیجه کاملاً متفاوت اجتماعی ببار آورده است و در عمل نشان می دهد که کدام یک از این دو، از نظر اجتماع، سالمتر و کارسازتر و مردم کدام یک خوشحالت‌ترند.

بحث پنجم و ششم و هفتم ما این بود که: چه تفاوت بارزی جامعه بی بند و بار وحشی مجری قانون جنگل را از جامعه متمدن متمایز می کند؟ آیا صحیح است که در جوامع مدنی، حتماً وجود قوانین و مقرراتی برای حفظ نظم عمومی لازم است؟ اگر لازم است آیا مردم باید آنها را اطاعت کنند و اگر بلی، چگونه باید اطاعت کردن را به افراد جامعه آموخت؟

تفاوت اسب وحشی و اسب اهلی در چیست؟ هر دو چالاکنند و هر دو از جهت خصوصیات نژادی^۷ عیناً مثل هم هستند. تنها اختلاف بارزشان که یکی را وحشی می گوئیم و دیگری را اهلی، این است که اسب وحشی فرامین را اطاعت و اجرا نمی کند و اسب اهلی، چون تربیت شده است، اجرا می کند. انسانهای غیر متمدن که جامعه ای بی بند و بار درست کرده و با قانون جنگل زندگی می کنند، تفاوتشان با انسانهای متمدن جامعه مدنی، در این است که متمدن ها برخلاف جنگلی ها، یک سری قوانین را رعایت می نمایند. و رعایت قانون، پیشنیازش یاد گرفتن و قبول "اطاعت کردن" به عنوان یک عمل بسیار مهم و با ارزش است. در جامعه متمدن به فرد فرد جامعه تعلیم داده شده که "عمل اطاعت کردن" را به عنوان یک امر واجب و محترم، از روی فهم و درک ارزش آن، قبول و اجرا کنند. و عملاً در پاره ای از موارد، موفق بوده اند.

هرملتتی که اطاعت کردن را عملی زشت و دلیلی بر ترس شخص مطیع می داند، و همیشه به هر وسیله ای که برایش ممکن و میسر شود، دستورات و مقررات قانونی و حتی تعهدات فردی را بسادگی زیر پا می گذارد، نمیتوان متمدنش دانست، اگر چه تاریخی چند هزارساله داشته باشد. و اگر متمدن نباشد، یعنی قوانین مدنی را رعایت ننماید، معمولاً قانون جنگل در بینشان حکمفرما می شود یعنی که هرکس زورش زیادتر باشد، یا خشن تر، بی رحم تر و فریبکارتر باشد، تفوق و برتری برکم زوران و افراد ملایم و خوش قلب و صادق پیدا می کند. و در چنین جامعه ای، قهرراً افراد ولو تدریجاً معتقد می شوند که: "الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ" یعنی حق را برای کسی قائل می شوند که غالب شده است. در نتیجه این طرز تفکر و نوع رفتار، هرج و مرج جامعه را فرا می گیرد. و هرج و مرج همیشه آستن دم زای دیکتاتوری است. یعنی تنها کسانی می توانند و

^۷ - البته قبل از اصلاح نژاد که ممکن است در بعضی اسبان اهلی شده باشد.

واقعاً متناسبند بر چنین جامه ای حکومت کنند که از همه قسی القلب تر و مزورتر باشند، تا چنان مردمی از دست چنین حکومتی به آمان آیند و دست از هرج و مرج و یاغیگری بردارند. خداوند که می خواهد بندگان متمدن باشند، اطاعت کردن را به عنون یک کار پسندیده و مقدس و مورد رضایت خودش معرفی می کند. در قرآن کلمه اطاعت و مشتقاتش ۱۲۹ بار آمده است که از این تعداد ۱۱ مرتبه دستور **”اطيعوا الله و اطيعوا الرسول“** (از خدا و و پیامبر اطاعت کنید) است و یک بار **”اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم“**. اطاعت کردن از اولی الامر نیز به آن اضافه شده. **”اولی الامر“** یعنی کسی که مسؤول امر و نهی مؤسسه یا واحدی از جامعه و در واقع مدیر آن است. در کلاس درس، معلم؛ در مدرسه، مدیر؛ و در خانه و خانواده، مرد است. و این اطاعت، نیز یکی از دستورات الهی است که از نظر تربیت نسل جوان ارزش بسیار والاتی دارد.^۸

اطاعت کردن با میل و رغبت در انسان غریزی نیست، بلکه اکتسابی است. یعنی از جمله خصوصیات اخلاقی و رفتاری است که باید به او تعلیم داده شود. و الا در فرم طبیعی که بشر مختار آفریده شده، سرسختانه طالب آن است که هرچه میل دارد، آزادانه و بی پروا انجام دهد. و گفتیم که اطاعت کردن، پیشنیاز متمدن شدن است. متمدن شدن یعنی که شخص از امیال طبیعی خود که تبعیت از قانون جنگل است دست بردارد و از قوانین و مقررات جامعه با طیب خاطر به عنوان **”حق“** و حقیقت و امری لازم، اطاعت نماید. و بهترین موقع یادگیری این امر مهم از همان روزهای اول تولد است. آن طور که روانشناسان تحقیق و از طریق آزمایشاتی بر روی سلولهای مغز انسانها، کشف کرده اند؛ نوزاد از همان موقعی که چشمانش می بیند و گوشه‌هایش می شنود، چشمانش هرچه را می بیند، مانند دستگاه فیلمبرداری سه بعدی و گوشه‌هایش هرچه را می شنود، مانند ضبط صوتهای استریو، همه را همراه با احساسی که در خود طفل، با دیدن ها و شنیدن ها به وجود می آید، در سلول های مغز ضبط می کند. و همین ضبط شده هاست که در طول پنج سال اول حیات کودک، جمع می شود و شخصیت او را شکل می دهد. و به همین خاطر است که شخصیت مادر و رفتار و گفتار او به عنوان نزدیکترین کس کودک، به عنوان الگو و سرمشق کودک، بیشترین اثر را روی فرم گرفتن شخصیت او می گذارد.

بدین ترتیب است که ارزش ها و ضد ارزش ها، خوبی ها و بدی های معمول در اجتماع را هرکس از همان دوران کودکی، از محیطش و از همه بیشتر و مؤثرتر، از مادرش یاد می گیرد. و همه را باور می کند و دوست دارد، خود آنها را اجرا نماید. و اما اگر در مواردی در رفتار و کردار اطرافیان، ناظر و شاهد تناقض و تباین گردد. مثلاً امروز چیزی را خوب معرفی کنند و فردا همان چیز، بد معرفی شود؛ چون حافظه کودک بسیار قوی است، این ضد و نقیض ها را که در مواقع مختلف اتفاق افتاده، در خاطر دارد. و اگر دلیل خاص و روشنی برای این تناقضات نبیند و مسأله برایش حل نشود، و این موضوع مکرراً برای مدتی اتفاق بیفتد، برای همیشه رابطه علت و معلولی و مفهوم خوب و بدی در نظرش مکدر و اگر باز هم تداوم یابد، بی معنی می شود. چنین افرادی در جامعه، هیچ چیز را دلیل بر هیچ چیز نمی دانند. و برای انجام هرکاری، هر اقدامی را که بنظر خودشان، در هر برهه ای از زمان مناسب و کارساز بود، اجرا می کنند. و نتیجه اش هرج و مرج اجتماعی و حکومت قانون جنگل است.

در چنان محیط بی قانونی، سلطه گر و زیر سلطه به وجود می آید و همه از دست دیگری در عذاب بسر می برند. و برای نجات از چنین مخمصه ای، راهی نیست جز این که در جامعه، قوانین و مقرراتی وضع و به

^۸ سورة النساء (۴) : ۵۹

مرحله اجرا در آید و از حکومت قانون جنگل جلوگیری شود. یقین این که پیشنیاز اجرای هر نوع قانون و مقرراتی در جامعه و تمکین مردم از آن، قبول و باور عمل اطاعت کردن تمام آحاد افراد جامعه از قانون است. این مهم را به دو نحو می توان به دست آورد. یکی با "زور و جبر" مردم را به تمکین از قانون وادارند، که ثابت شده است کارساز نیست. و اگر باشد با دوام نیست و به محض از بین رفتن زور، مردم به همان قانون جنگل برمی گردند. و دیگری از طریق "تعلیم اطاعت کردن" به عنوان یک عمل مقدس و پسندیده و در واقع یک ارزش است به مردم.

این نوع اطاعت کردن را زنان ژاپونی "مطیع" شوهر، با صفا و صداقت بدون تظاهر و رُل بازی کردن، در کارهای هر روزی شان نسبت به رئیس خانواده، به عنوان یک امر مقدس عملاً به فرزندانشان، از همان ابتدای تولد تعلیم می دهند. و فرزندان هم که زنان و مردان آتیۀ جامعه را تشکیل می دهند، یقیناً آن را با همان برداشت، یعنی به عنوان یک کار ارزشمند، صادقانه یاد می گیرند و عمل می نمایند و خود به نسلهای بعد منتقل می کنند.

شاید با جرأت بتوان ادعا کرد که اولین قدم برای هدایت اقوام هرج و مرج طلب عقب مانده، بسوی تمدن، یعنی بسوی رعایت قانون و احترام به حقوق یکدیگر، تعلیم "اطاعت کردن" است. و بهترین راه مؤثر این تعلیم برای کل جامعه، از طریق تعلیم این امر به کودکان، از همان بدو تولد آنهاست. و آسانترین و مؤثرترین راه و روش تعلیم این مهم به کودکان، ملاحظه و مشاهده عمل "اطاعت کردن" به عنوان یک کار پسندیده، از مادرانشان است. تنها کافی است که رهبران و خردمندان جامعه به زنها تفهیم کنند. بطوری که قبول و باور نمایند که "اطاعت" از شوهرانشان - اطاعت از کسی که نان آور و متکایشان است، اطاعت از کسی که پدر فرزندانشان است، اطاعت از کسی که تا سرحد مرگ مدافعشان است، به حق اطاعت از امر الهی است. و یقین اینکه انجام دستورات الهی عالیترین نتیجه را می دهد. یکی از دهها نتیجه ملموس و حتمی اش تأمین پیشنیاز متمدن شدن فرزندان آنها یعنی قبول مطیع بودن به عنوان یک امر مقدس در اجتماع آینده است. عنایت خاص به تربیت دختران در جامعه و تفهیم این مهم به آنها که با اطاعت از امر الهی، چگونه می توانند گره گشای عقب افتادگی جامعه شان باشند و نشان دادن قدر و مقام والایشان در این مورد، از مؤثرترین اقدامات اصلاحی ریشه ای جامعه است.

رهبران خردمند جامعه با قبول این حقیقت تربیتی دهند که صادقانه برای تربیت دختران سنگ تمام گذاشته شود. بطوری که به ارزش گرانقدر خود واقف گردند و بدانند که با انجام این عمل ساده، می توانند قوم احیاناً بی خرد و هرج و مرج طلب خود را که قانون جنگل در بینشان قراقرم کرده و اکنون زندگیشان توأم با فساد و رنج است، به یک قوم متمدن که ترقی و آسایش و آرامش را مسلماً بدست خواهد آورد، تبدیل کنند. یعنی که با این عملشان در مسیر سنت الهی قدم بر می دارند، آنجا که می فرماید:

"یقیناً خداوند هیچ چیز قومی را تغییر نمی دهد، تا این که آن قوم نفسانیات (خلقیات) خودشان را تغییر دهند" رعد (۱۳): ۱۱

و چه سعادت بزرگتر از این برای هر قومی متصور است که مطمئن باشد در راهی افتاده است که خداوند از عسرت و مذلت زندگی نجاتش خواهد داد. و این کار مهم به دست دختران سپرده شده که مادران و مربیان نسل آینده اند.

هشتمین سؤال این بود که در جوامع متمدن، که معمولاً اکثریت مردم، اطاعت کردن از قانون را امری محترم می شمارند و بدان عمل می کنند، اگر احیاناً کسی یا کسانی در جامعه پیدا شوند که از قوانین و

مقررات موضوعه اطاعت نمایند، حکومت یا هر فرد مسؤلی که برای ایجاد نظم در بین مردم تعیین شده، یا دستگاه قضائی که مأمور رسیدگی به حقوق شهروندان است، باید چه کند؟ معمولاً هر شخص خردمندی در پاسخ می گوید: باید ابتدا علت معقول آن قانون شکنی را معین و با تذکر و نصیحت به خاطی، او را راهنمایی و اصلاح نمایند و اگر نتیجه نداد، او را متناسب با تخلف و جرمش تنبیه کنند.

نهمین سؤال اینکه اگر تنبیه شخص غیر مطیع قانون شکن لازم باشد، چه نوع تنبیهی در بین تنبیه های شناخته شده انتخاب گردد، که با کمترین خرج برای جامعه، بیشترین اثر تربیتی و تنبیه را بر شخص خاطی و مناسبترین نتیجه را برای جلوگیری از تکرار قانون شکنی در جامعه داشته باشد. و توالی فساد- چه مادی و چه معنوی- مطلقاً نداشته و یا به حد اقل ممکن تنزل داده شده باشد.

انواع تنبیه هائی که برای شخص مجرم یا خاطی میتوان به کار گرفت، بسته به درجه جنایت، جرم یا خطا، از کشتن و حبس ابد با اعمال شاقه و حبس ابد بدون کار، حبسهای مدت دار، جریمه نقدی با مبالغ متفاوت، شکنجه های روانی مانند تحقیر و توهین و فحش و ناسزا و . . . و یکی هم تنبیه بدنی، یعنی زدن است.

حال ببینیم کدام یک از این تنبیه ها بیشترین اثر مثبت اصلاحی و کمترین اثرات منفی را بر شخص خطاکار و کمترین بار مالی را برای جامعه دارد.

۱- **گشتن**: می تواند با دارزدن، مصلوب کردن، سر از تن جدا نمودن، با صندلی برقی یا گاز کشتن، تیر باران یا سنگسار کردن و . . . باشد. یقین این که در تمام موارد، انسانی را نابود می کنیم. درحالی که شاید آن شخص، اصلاح شود و بتواند فرد بسیار مفیدی برای جامعه گردد. یا بعد از گذشتن زمانی، معلوم شود که اصلاً بی تقصیر بوده. در حالی که با گشتنش از فایده اش محروم شده و به ناحق خونی را ریخته ایم و نمی توانیم جبران کنیم. و به علاوه، نمی شود که برای هر جرم کوچک یا بزرگی، خاطی را سر به نیست کرد و یا عمل کشتن را به اجزاء کوچکتری تقسیم نمود، تا متناسب با کوچک و بزرگی جرم، بتوان آن را به کار برد. پس این رویه جوابگوی مسأله نیست.

۲- **زندان کردن**: بطور کلی چه با اعمال شاقه باشد و چه هر نوع دیگری، علاوه بر این که مخارج سنگینی برای جامعه دارد، مضار حاصله اش بر شخص زندانی بر کسی پوشیده نیست. طبق تحقیقاتی که در مورد زندانیان آمریکا شده، نشان می دهد که اکثر اثرات نامطلوب روانی بر آنها می گذارد و تنبیه که منظور اساسی قانونگذاران اولیه بوده است، به طور کلی لوث می شود، حتی بعضی ها را بدتر از روز اول می کند و به علاوه هر ساله مخارج بسیار سنگینی را جامعه برای نگهداری زندانیان تحمل می نماید. یقین این که زندانیان و زندانبانان، همه از انجام کارهای سازنده و مفید تقدیری به عنوان نعم البدل، بازداشته می شوند.

۳- **جریمه نقدی**: بزرگترین عیب جریمه نقدی این است که اثر آن بر افراد گوناگون با امکانات مالی متفاوت کاملاً نابرابر است. مثلاً جریمه نقدی ۱۰۰۰ دلار که اکنون برای ریختن اشغال در بزرگراه های آمریکا قرار داده شده، یا حداقل ۱۰۰ دلار که برای سرعت غیر مجاز اتومبیل تعیین کرده اند و یا هر جریمه نقدی برای هر تخلف دیگری، ممکن است برای گروهی از مردم، درست به اندازه کافی مؤثر باشد، بدون این که اثرات تخریبی اضافی داشته باشد؛ ولی برای عده ای که ثروتمندند، هیچ تأثیری ندارد. به اندازه خردلی است. یعنی مطلقاً ککش نمی گزد. در حالی که همین مبلغ برای کسانی که از نظر مالی در مضیقه اند و در عسرت زندگی می کنند، خانه خراب کن می گردد. یعنی که در خانه مور شبنمی طوفان می شود.

۴- شکنجه های روانی: تحقیر و بد حرفی و خفت دادن و هر نوع شکنجه ای از این قبیل، اثرات بسیار بد عمیقی بر شخصیت انسان دارد، به طوری که هیچگاه در تمام طول عمرش فراموش نمی کند. کسانی که در دوران زندگی مخصوصاً در دوران کودکی تحقیر شده و ناسزا شنیده اند و یا آنها را به هر شکل و نوعی خجالت داده و به خفت کشانده اند، چنان بر شخصیت آنها اثر بد می گذارد که گاهی از آنها هیولائی انتقامجو می سازد. چنین مبتلایانی به جز زدن و کوفتن و کشتن دیگران هیچ چیز آرامشان نمی کند. حقاً غم انگیز است، اگر این قبیل افراد در سازمانهای حکومتی صاحب مقامی هم بشوند که دمار از روزگار مردم در می آورند.

۵- تنبیه بدنی: تنبیه بدنی (بدون کلمه ای بد حرفی و یا عملی تحقیرآمیز) که طریقه توصیه شده قرآن در مواردی است، در عین حال که جامعه را از وجود شخص خاطی - مثل مورد کشتن - محروم نمی کند، مثل زندان کردن، مخارج سنگینی بر دوش جامعه و اثرات تخریبی روانی برخاطی نمی گذارد؛ مثل جریمه نقدی، اثرات متفاوت بر خاطیان با امکانات مادی متفاوت ندارد؛ مثل تحقیر نمودن و به خفت کشاندن، اثرات بسیار نامطلوب و گاهی خطرناک روانی بر شخصیت خاطیان، برای همه عمرشان نمی گذارد و آنها را بصورت هیولاهای خطرناکی برای جامعه در نمی آورد؛ در عین حال، بخاطر احساس درد بدنی، بلافاصله پس از وقوع جرم، اثرات تربیتی و تنبیه - یعنی اثر بازدارنده ارتکاب مجدد جرم - را بطور بسیار مشابه بر تمام خطاکاران می گذارد؛ در حالی که اثرات بد جنبی هم ندارد. از جمله این که شخص مضروب، درد حاصله از کتک خوردن را بعداً بطور کلی فراموش می کند و بصورت کینه در او باقی نمی ماند.

هر یک از ما، در زندگی، ضربات بدنی در نتیجه زمین خوردن، تصادف، دعوا و کتک کاری داشته ایم، که در همان موقع، توأم با احساس درد - گاهی هم بسیار شدید - بوده اند. ولی بعد از تمام شدن درد و بهبودی کامل، دیگر بطور کلی فراموش کرده ایم که چقدر درد داشته ایم. یعنی احساس درد، در حافظه دائمی ما باقی نمی ماند و در نتیجه کینه ای نسبت به ضارب در دل نداریم. گفته می شود که درد زایمان از شدیدترین و طاقت فرساترین درد هاست، ولی خانم ها می گویند که میزان درد را بعدها بخاطر نمی آوردند و الاً برای بار دوم و سوم حاضر به حاملگی نمی شدند.

نکته قابل توجه این که ممکن است شخصی که در حال درد کشیدن است، خاطرات دیگری را توأمأ و همزمان با آن درد، اجباراً احساس کند. مثلاً کسی در موقع کتک خوردن، فحش هم بشنود، تهمت و افترا و خفت و تحقیر هم بارش کنند. یقین اینکه بعدها میزان درد کتک خوردن را به یاد نمی آورد، ولی تمام فحش ها و تهمت ها و خفت ها را چرا. همه را خوب به یاد دارد و شاید هیچ گاه فراموششان نکند و همیشه مترصد و منتظر فرصت برای تلافی باشد.

شاید بتوان ادعا کرد که تنبیه بدنی - اگر نتوان خاطی را با نصیحت و دلالت، اصلاح کرد و اگر اصولاً تنبیهی لازم باشد - بیشترین اثر مثبت و سازنده و کمترین اثر منفی و مخرب را برای شخص خاطی و برای جامعه دارد. منتهی باید توجه داشت که اولاً توأمأ با فحش و ناسزا و بد و بیراه و سایر شکنجه های روانی نباشد و ثانیاً منجر به زخم و نقص عضو نشود.

این نوع تنبیه قابل شمارش و اندازه گیری و شدت و ضعف است. یعنی می توان آن را به درجات مختلف تخلف و به تناسب قدرت تحمل شخص خاطی، کم و یا زیاد کرد. هم برای تمام افراد جامعه، غنی و فقیر، اثرات یکنواختی دارد. و هم وجود شخص خطاکار و میزان بازدهی مفید و کارآئی او را برای اجتماع، ضایع و کم بها نمی کند و هم در عین حال اثر مثبت و فوری تربیتی برای اصلاح متخلفین دارد.

نحوهٔ رانندگی مردم در ترکیه، مثل نحوهٔ رانندگی خودمان در ایران بود. هیچ نوع جریمهٔ نقدی، توقیف گواهینامه و سایر راه‌های تنبیهی معمول و متداول جلوگیری از تخلفات رانندگی نتوانسته بود مردم را براه بیاورد. رانندگان حقوق یکدیگر و حقوق عابر پیاده و عابرین پیاده حقوق رانندگان را در خیابان‌ها رعایت نمی‌نمودند. مثل خودمان، هرکس هر جا می‌توانست، به حق دیگری تجاوز می‌کرد و در حقیقت قانون جنگل حکمفرما بود. تا زمانی که ارتش، حکومت پارلمانی را تعطیل کرد و برای مدتی کارهای مملکت را در دست گرفت. این طوری که شنیدم، برای فیصله دادن به تخلفات رانندگی و عادت دادن مردم به رعایت چراغ راهنما، خط عابر پیاده و سایر علامات و مقررات مربوطه، به عوض جریمهٔ نقدی و زندان و محرومیت از داشتن گواهینامه و غیره، در سر چهار راه خیابانهای بزرگ، عدهٔ ای سرباز و تخته شلاق فراهم کرد. و قبلاً هم جریان را از طریق رسانه‌های گروهی به همهٔ مردم اعلام نمود که هرکس چه عابر پیاده، چه راننده، از مقررات راهنمایی رانندگی تخلف کند و در واقع به حقوق دیگران تجاوز نماید، بلا فاصله توسط مأمورین دولتی، در همان محل وقوع تخلف، شلاق زده می‌شود.

مثلاً اگر راننده‌ای تخلف می‌نمود، یا عابر پیاده‌ای غیر از محل‌های خط کشی شده و یا از چراغ قرمز عبور می‌کرد، توسط سربازان که به تعداد زیادی مجهز شده بودند، گرفته و همانجا در ملاء عام شلاق می‌خورد. این طوری که شنیدم، این کار دو ماه متوالی ادامه پیدا کرد و بعد از آن، تمام مردم، ابتدا از ترس و سپس از چشیدن طعم رعایت قانون و آسایش حاصله و در عین حال احساس خطر تنبیه بدنی که با پوست و گوشت خود حس کرده و یا با چشم خود جریان را دیده و یا با گوش خود شنیده بودند، به راه آمدند و مانند مردم کشورهای متمدن رعایت حقوق یکدیگر را نمودند.

و اما برگردیم به اصل موضوع که آیهٔ مورد بحث ما بود. در این آیه چندین موضوع بسیار مهم اجتماعی - فرهنگی - روانی آمده است.

در قسمت اول آیه یعنی آنجا که می‌گوید: «مردان محافظ و نگهدارنده (مسئول تأمین مخارج زندگی و امنیت) زنان هستند. به خاطر اینکه خداوند یکی را بر دیگری برتری داده و به خاطر اینکه از اموال خودشان مخارج زندگی آنها را تأمین می‌کنند» فکر نمی‌کنم کسی به این قسمت، ایرادی داشته باشد. چون طبیعی است که هرکسی چنین تکیه گاه و محافظ و نان آوری را می‌خواهد.

در مورد اطاعت زنان از شوهرانشان و منافع بزرگ اجتماعی - فرهنگی آن، بحث کردیم که ذات اطاعت زن از شوهر چه اثر معجزه آسائی به جلب محبت زائد الوصف شوهر نسبت به زنش دارد و چه اثر عمیق پاینده ای در تعلیم هنر "اطاعت کردن" به عنوان یک امر مقدس بر فرزندانانشان که مردان و زنان آیندهٔ جامعه را می‌سازند و گفتیم که عمل "اطاعت کردن" پیشنهاد حتمی متمدن شدن اقوام است. و اما نکتهٔ دیگری از این آیه که توضیحاتی لازم دارد، بخش آخر آن است که می‌فرماید: زانی را که از نافرمانیشان بیم دارید، برای به راه آوردنشان، سه مرحله را باید طی کنید.

اول: نصیحت کردن است و مخصوصاً تذکر این نکته که اطاعت کردن را به عنوان اجرای دستور الهی و اثر بارز اجتماعی و تربیت نسل متمدن آینده به آن نگاه کنند.

دوم: دوری جستن از خوابگاهشان است، که این کار نه تنها اثر روی زن دارد، چون چیزی که مورد علاقهٔ فطری اوست، از او سلب می‌گردد؛ بلکه اثر روی خود مرد نیز دارد که او هم از یک نیاز طبیعی محروم می‌شود. و این محرومیت، او را به اغماض و امیدارد و راه را برای صلح و آشتی هموارتر می‌سازد.

سوم: مرحلهٔ زدن، یعنی همان موضوع پر ماجرای مطروحه در جهان اسلام و در جهان مخالفین اسلام است کتک زدن هدف نیست که در باره اش آن قدر صحبت شود. هدف ایجاد محیط سالم و آرامی در خانواده

است. در خانواده به عنوان کوچکترین واحد اجتماع باید آرامش برقرار باشد. در جامعه ای متمدن اگر شخصی رعایت قانون را نکند و با نصیحت هم به راه نیاید، چه باید کرد؟ اگر برای اصلاح آن فرد باید تنبیهی در کار باشد، قبلاً توضیح دادم که در بین طرق مختلف تنبیه، مناسبترین، کم خرج ترین و در عین حال مؤثرترینش، کتک زدن است.

دهمین سؤال این بود که خداوند در قرآن بطور کلی و در این آیه بطور مخصوص چه مزایائی برای زنان قائل شده است؟

از نظر الهی زنان به عنوان زن بودن تحت حمایت کامل مرد هستند و به عنوان مادر بودن، دستور داده شده که فرزندانشان بعد از خدا از آنها، فرمانبری و اطاعت نمایند.

قرآن که حاوی دستورات زندگی متناسب با فطرت انسانی است، در واقع یک مجموعه است. این آیه قرآن، یکی از دهها دستور الهی است که در ارتباط زن و مرد و فرزندان و والدین آمده است. و باید مثل هر موضوع دیگری آن را در Context قرآن، یعنی در مجموعه مفاهیم و دستورات خدا، بطور کامل نگاه کنیم. وقتی که تمام آیات مربوط به زن و مرد را در قرآن می خوانیم، برداشت کلی چنین خواهد بود که خداوند زن را به عنوان مایه بقاء جنس بشر، که تداوم نسلها و تعلیم و تربیت آنها را به عهده دارد، مورد عنایت خاص قرار می دهد. خداوند می خواهد که مرد ضمن خدماتی که به عنوان خلیفه خدا بر زمین، با تشریک مساعی همسرش، به عهده دارد؛ وظیفه اش را در مورد زنان، خوب عمل کند. یعنی:

۱- مردان بطور کلی تکیه گاه و محافظ زنان باشند. این دستور برای کلیه مردان در اجتماع است. نه تنها شوهران که باید خود را موظف به حمایت از همسرانشان بدانند. بلکه هر زنی در هر جا، احتیاجی به کمک داشت یا مورد ظلم قرار گرفت، هر مردی موظف به حمایت از او باشد.

۲- مرد متکفل تأمین زندگی راحت و اطمینان بخش برای زن و فرزندانش باشد. یعنی نه تنها کلیه مخارج زندگی و وسائل آسایش آنها را فراهم نماید، بلکه از نظر روانی هم تکیه گاه آنها باشد. در برابر ناملایمات و خطرات محافظ آنها باشد. بطوری که زن بدون احساس احتیاج مادی و معنوی، با خیالی راحت و خاطری کاملاً آسوده به تربیت فرزندانش که نسلهای آینده جامعه را می سازند، بپردازد. در واقع تأمین آسایش و آرامش برای مادران، اساسی ترین پیشنیاز حتمی است که بتوانند نسل سالمی به جامعه تحویل دهند. و برطرف کردن این نیاز به عهده مردان و قبل از همه به عهده همسران است.

خداوند در قرآن با ذکر دلائل روشن از فرزندان خواسته است که احترام به پدر و مادر، مخصوصاً مادر را به حدّ اعلاّی ممکن رعایت کنند. و بعد از خدا، به آنها احترام بگذارند و از آنها سپاسگزاری نمایند.^۹ پر و بال تواضع به دامنشان بگسترانند. و دعایشان به درگاه پروردگارشان طلب رحمت برای والدینشان باشد.^{۱۰}

در جمع بندی کلی هرکس می تواند از خود سؤال کند که زن حقاً چه چیز دیگری می خواهد که خداوند صاحب اختیار تمام موجودات عالم، برایش تأمین کند. و حقوقی را که برای او قائل شده، مقایسه نماید با آن چه که طرفداران حقوق بشر و آزادی انسانها در جهان غرب، پس از سالها مبارزه و تلاش زنها و روشنفکران به آنها داده اند. حقوقی را که خداوند برای زنان در قرآن تعیین کرده است، از این قرارند:

^۹ - لقمان (۳۱) : ۱۴

^{۱۰} - اسراء (۱۷) : ۲۴

۱- برای هر زنی، مردی را به عنوان تکیه گاه و محافظ و مدافع و در حقیقت Body Guard آنها قرار داد که داوطلبانه حتی با دادن مهریه ای قبول زحمت کند و کلیه مخارج زندگی زن و فرزندانش را متقبل شود و محافظت و مراقبت از آنها را به عهده گیرد.

۲- از کارکردن زن، خارج از منزل و مواجه شدن با کلیه خطرات و ناراحتی های جسمی و روحی، به منظور تأمین هزینه های زندگی معافشان کرده.

۳- از پرداخت مخارج خانه و فرزندانشان - ولو که پولی با کار داوطلبانه خودشان و یا بدون کارکردن، یعنی از طریق ارث و غیره، بدست آورده باشند - معافشان کرده و کلیه مخارج زندگی خود و فرزندانشان را به عهده پدران گذاشته.

۴- به فرزندانشان دستور اکید داده که تا آخر عمر نسبت به آنها مهربان باشند و کوچکترین حرفی که آنها را رنجیده کند، بر زبان نیاورند.^{۱۱}

۵- از شرکت در جنگ با کفار متجاوز و ظالم، که یک امر واجب برای مردان مسلمان است، معافشان کرده .

در قبال تمام این مزایای مادی و راحتی و آسایش و احترام معنوی که برای زنان فراهم شده است، خداوند فقط از آنها خواسته است که مطیع شوهرشان باشند؛ که تازه این اطاعت کردن، عملی است که نتیجه اولش ایجاد محبت زیاد در دل شوهر نسبت به شخص زن، و نتیجه دومش اثر مستقیم بسیار مهم و با ارزشی است که بر تربیت فرزندانشان دارد. یعنی از زمان تولد، به آنها به بهترین نحو یاد می دهد که "مطیع بودن امر مقدسی است". و بدین ترتیب برای متمدن شدن آمادگی پیدا می کنند. نتیجه ملموس آن، اطاعت کردن فرزندان مخصوصاً در دوران نوجوانیشان (Teen Ages) از شخص مادر است که در غیر این صورت بزرگترین بلای خانواده و مخصوصاً مادرها می شوند. درست در دورانی که نه کوچک و بچه اند، تا بتوان آنها را مجبور به اطاعت کرد، و نه بزرگ و بالغ و عاقلند که به اختیار خود رهایشان نمود. و می بینیم که اکثر اطفال فراری از خانه یا بیرون انداخته شده از خانه، در کانادا و آمریکا، در همین سنین حساس نوجوانی هستند.

حال بیائید کلاه خود را قاضی کنیم و ببینیم واقعاً و حقاً کدام اجتماع پیشرفته و قوانین جاری کدام یک از کشورهای راقیه این همه حقوق و مزایا و احترام و امنیت برای زنان تعیین نموده است.^{۱۲} و قبول کنیم که خداوند مهربان و حکیم نسبت به زنان محبت و عنایت خاصی مبذول داشته و بدین خاطر تمام وسائل راحتی جسم و آرامش فکر آنها را فراهم نموده است.

سؤال و پاسخ :

سؤال در مورد آیه مورد بحث یعنی آیه ۳۴ سوره النساء است که خداوند فرموده:

« الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ يَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ الَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ الضَّرْبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً »

^{۱۱} - اسراء (۱۷): ۲۳

^{۱۲} - زاین استثناء است، چون رابطه زن و شوهر، همان است که خداوند فرموده. بدان عمل می کنند و از نتایج درخشانش بهره می برند.

سؤال: در این آیه چهار لغت است که با ترجمه های مختلف معانی کاملاً متفاوتی از آنها به دست می آید. کدامشان را قبول کنیم؟ این چهار لغت عبارتند از: **قَوَامُونَ، قَانِتَاتٌ، نُشُورَهُنَّ و ضَرَبَهُنَّ**.

اول - قَوَامُونَ: بعضی ها این لغت را « قیّم بودن مرد برای زن یا مسلط بودن مرد بر زن » ترجمه کرده اند و با چنین برداشتی هیچگونه استقلال و اختیاری برای زن قائل نیستند. چون همانطور که اطفال صغیر احتیاج به قیّم دارند و باید هرکاری که می کنند با اجازه قیّمشان باشد، از زنان هم همین توقع را دارند که درمقابل شوهرانشان مثل صغارد در برابر قیّم باشند.

در « لغت نامه قرآن »، تألیف عبد المّنّان غمّر، معنای این لغت را « مُحَافِظ و مسؤُل تأمین مخارج و امنیت » نموده است. اگر برای لغت « قَوَامُونَ » همین معنا را قبول کنیم، هیچ ایرادی نیست. و زنان هم در هر جای دنیا معمولاً از آن استقبال می کنند. ولی اگر بخواهد « قیّم بودن » از آن برداشت شود، مورد قبول نیست.

پاسخ:

قبول همین معنایی که عبدالمّنّان برای این لغت ارائه داده است و من هم آن را قبول دارم، سؤال مهم و مُشخصی را مطرح می کند و آن این که اگر مرد را مسؤُل تأمین مخارج زندگی و امنیت زن و فرزندانشان قرار دهیم، آیا می توانیم بدون دادن اختیار تصمیم گیری در باره امور خانواده او را مسؤُل بدانیم؟ در هر سازمانی از کوچک به اندازه یک خانواده گرفته تا بزرگ به اندازه کشوری مثل آمریکا اگر کسی را مسؤُل دانستیم باید حتماً صاحب اختیاراتی باشد. یعنی اعضاء سازمان از شخص مسؤُل حرف شنوایی داشته باشند. اختیارات مرد در مورد خانواده اش در برابر مسؤلیتی که دارد، کدام است؟ خداوند با به کار بردن لغت « قانتات » به معنای خاضعانه (با احترام قلبی، نه از روز ترس) اطاعت کردن را به عنوان یکی از وظائف زن در برابر شوهرش که مسؤلیت تأمین مخارج و امنیت خانواده را به عهده دارد، دیکته نموده است. قانتات همان که مورد بحث دوم شماست.

دوم - بلی قانتات دومین لغت مورد سؤال من است: ریشه این لغت « قَنَتٌ » به معنای خاضعانه مطیع بودن است. و در قرآن به صورت مختلف ۱۳ مرتبه در آیات زیر آمده است:

۲: ۱۱۶ و ۲: ۲۳۸ و ۳: ۱۷ و ۳: ۴۳ و ۴: ۳۴ و ۱۶: ۱۲۰ و ۳۰: ۲۶ و ۳۳: ۳۱ و ۳۳: ۳۵ و ۳۳: ۳۵ و ۳۹: ۹ و ۶۶: ۵ و ۶۶: ۱۲. در تمام این آیات ملاحظه می شود که موضوع « خاضعانه مطیع بودن » فقط در مورد خداست. بنابراین منظور از لغت **قانتات** در آیه ۳۴ سوره نساء که مورد بحث است، مطیع بودن خاضعانه زن در برابر خداست، نه در برابر شوهر.

پاسخ:

اولاً با کمی دقت ملاحظه می کنید که تمام این آیه مربوط به زن و شوهر و تعیین وظائف هر یک می باشد. لغات: صالحات و قانتات و حافظات همه در باره زن است نسبت به شوهرش. و اگر این موضوع یعنی نیکوکار بودن، خاضعانه مطیع بودن و حافظ - آنچه خداوند حفظش را خواسته است - بودن، که در این آیه آمده، در مورد زن، نسبت به شوهرش نمی بود و نسبت به خداوند می بود، یقیناً مرد را هم شامل می

شد و مثل آیه ۳۵ سوره احزاب (۳۳)، لغاتِ صالحین و قانتین و حافظین هم در کنار صالحات و قانتات و حافظات می آمد، تا مرد را هم شامل شود.

ثانیاً ادعای شما که تمام ۱۳ آیه ای که خاضعانه مطیع بودن را آورده، فقط در مورد خداست، با یک استثناء بسیار مهم روبرو می شود و آن در آیه ۳۱ سوره احزاب (۳۳) است که از آیه ۲۸ آن سوره شروع می شود و کلاً خطاب به زنان پیامبر است. در این آیه مُشتقی از همین لغت یعنی «یَقْنُتُ» به کار برده شده و خطاب به زنان پیامبر می فرماید:

« و اَمَّا هِرْ یَکَ از شما که خاضعانه (با احترام قلبی) مطیع خدا و رسولش (که در اینجا رسول، شوهر آن زنان است) باشد، و کارِ نیکو کند، دو بار به او پاداش دهیم و برای او رزقی گرامند آماده کرده ایم» احزاب(۳۳):۳۱

و با توجه به اینکه زنان مسلمان تلاش می کنند رفتار زنان پیامبر را که مورد تأیید الهی است، سرمشق قرار دهند، مفاد این آیه یعنی کار نیکو کردن و خاضعانه مطیع بودن از خدا و شوهر هر دو را اجرا می کنند. در این جا ممکن است شما بگوئید خداوند در تمام قرآن ۲۵ مرتبه مسلمانان را به اطاعت از خدا و رسول خوانده و این هم یکی از همان موارد است که به زنان پیامبر دستور داده. این دستور اطاعت از پیامبر در موضع پیامبری است، نه در موضع شوهری.

درست است که در قرآن ۲۵ مرتبه خداوند به تمام مسلمانان چه زن و چه مرد دستور اطاعت از خدا و رسولش را داده است. ولی در تمام این موارد کلمه «أَطِيعُوا» یا مشتقاتش را به کار برده است که معنایش اطاعت کردن معمولی است، در حالی که کلمه «أَقْنِتُوا» و مشتقاتش اطاعت خاضعانه یعنی اطاعت کردن توأم با احترام قلبی را می رساند. و نکته مهم این است که در مورد رابطه زن با شوهر، چه در مورد زنان پیامبر نسبت به پیامبر، در آیه ۳۱ سوره احزاب(۳۳) و چه در مورد زنان مؤمنه نسبت به شوهرانشان در آیه ۳۴ سوره نساء (۴) در هر دو آیه برای امر اطاعت کردن کلمه «یَقْنُتُ» و «قانتات» که به معنای خاضعانه اطاعت کردن است آمده. و نکته ظریف همین آیه ۳۴ در این است که به مرد بعد از انجام دستورات سه گانه می فرماید: و اگر اطاعتتان کردند، به دنبال پیدا کردن راهی علیهشان نباشید.

در این جا، لغتِ «أَطَعْنَكُمْ» که اطاعت کردن معمولی است را به کار برده و «خاضعانه اطاعت کردن» را نخواست. یعنی که همان اطاعت معمولی را کافی دانسته. چون خاضعانه اطاعت کردن امری است قلبی و از زنی که رابطه اش نسبت به شوهرش به این مرحله رسیده، نمیتوان انتظار داشت که خاضعانه از شوهرش اطاعت کند. ممکن است پس از گذشت زمان و التیام زخم های بین آنها، زن به این نتیجه برسد که گذشته ها را فراموش کند و دستور اصلی خدا را اجرا نماید و اطاعتش را خاضعانه یعنی صمیمانه و به عنوان یک امر مقدس الهی - مثل زنان ژاپن - اجرا نماید.

سوم - نُشُوزُهُنَّ وَ نُشُوزًا: که در مورد زن و مرد در دو آیه ۳۴ و ۱۲۸ سوره نساء (۴) مصرف شده است، در هر دو مورد «بد رفتاری» و «ترک کردن» ترجمه شده. و به هر تقدیر هر نوع معنائی از آن استنباط شود، باید در مورد زن و مرد، هر دو صادق باشد.

پاسخ:

عیناً همین طور است و ما باید برای این لغت معنائی را بپذیریم که در مورد زن و مرد هر دو صادق باشد. لطفاً دقت کنید، در آیه ۳۴ در مورد زن کلمه نُشُوزُهُنَّ مصرف شده ولی در آیه ۱۲۸ که در مورد مرد

است علاوه بر لغت «نُشوز» کلمه «اعراض» به معنای روی گردانیدن هم به کار رفته است. اگر معنای کلمه «نُشوز» را «ناسازگاری» و «ناهم آهنگی»، و به عبارت عامیانه «کله شقی یا بی توجهی به انجام وظائف و مسؤلیتهای محوله» بگیریم، شاید به مقصود رساتر باشد. بدین ترتیب در مورد مرد، که نشوز و اعراض، هر دو لغت به کار رفته، ناظر به زمانی است که مرد بی توجه به انجام وظائفش از دادن نفقه و حمایت از زن خودداری کند و یا خانه را ترک نماید. و در مورد زن موقعی است که بی توجه به انجام وظائف سه گانه اش باشد. یعنی: یا کارهای شایسته نکند، یا خاضعانه مطیع شوهرش نباشد. و یا از حفظ آنچه که خداوند محافظتش را خواسته است غفلت و اهمال نماید.

چهارم، ضَرْبُوهْنٌ: ریشه این لغت «ضرب» با معانی متعدد از این قرار است:

- ۱- خارج از خانه یا به مسافرت رفتن، مانند آنچه در آیات ۳: ۱۵۶ و ۴: ۱۰۱ و ۷۳: ۲۰ آمده.
- ۲- ضربه زدن به چیزی یا به کسی، مانند آنچه در آیات ۲: ۶۰ و ۷: ۱۶۰ و ۸: ۱۲ و ۲۶: ۶۳ و ۳۷: ۹۳ و ۴۷: ۴ آمده.
- ۳- کُتک زدن، مانند آنچه در آیات ۸: ۵۰ و ۳۸: ۴۴ و ۴۷: ۲۷ آمده.
- ۴- قرارداددن، مانند آنچه در آیات ۴۳: ۵۸ و ۵۷: ۱۳ آمده.
- ۵- مثل زدن، مانند آنچه در آیات ۱۳: ۱۷ و ۱۴: ۲۴ و ۱۶: ۷۵، ۷۶، ۱۱۲ و ۱۸: ۳۲، ۴۵ و ۲۴: ۳۵ و ۳۰: ۲۸، ۵۸ و ۳۶: ۷۸ و ۳۹: ۲۷، ۲۹ و ۴۳: ۱۷ و ۵۹: ۲۱ و ۶۶: ۱۰، ۱۱ آمده.
- ۶- اعراض کردن و دریغ داشتن و برگرفتن، مانند آنچه در آیه ۴۳: ۵ آمده.
- ۷- مقرر داشتن و محکوم نمودن، مانند آنچه در آیه ۲: ۶۱ آمده.
- ۸- مهرکردن و سرپوش گذاشتن، مانند آنچه در ۱۸: ۱۱ آمده.
- ۹- فروپوشیدن، مانند آنچه در ۲۴: ۳۱ آمده.

من معتقدم که بهترین معنی برای لغتِ ضَرْبُوهْنٌ، آنچه از نظر منطقی، از نظر متن و کُلّ پیام قرآن و از نظر آیات قبل و بعد این آیه بر می آید، این است که معنایش «جدا شدن» و «ترک کردن» باشد. به عبارت دیگر آخرین عملی که شوهر می تواند نسبت به همسرش که به خدا و زناشوئیشان بی ایمان شده، وفاداری نکرده است، به مورد اجرا درآورد، جدا شدن است. این برداشت همچنین با متن آیه ای که بعد از آیه ۴: ۳۴ می آید، هم آهنگ است. و این آیه ۳۵ نساء است که می گوید:

«اگر از اختلاف و شقاق بین زن و مرد آگاه شدید، حَکَمی از کسان مرد و حَکَمی از کسان زن برگزینید. اگر آن دو قصد اصلاح داشته باشند، خداوند میانشان موافقت پدید می آورد که خدا دانا و آگاه است.»
نساء (۴): ۳۵

پاسخ:

اولاً در بین این ۹ گروه معانی مختلف برای لغتِ «ضرب» که در آیات ذکر شده در فوق آمده، معنای «جداشدن» و «ترک کردن» را من ندیدم که شما آن را مناسب ترین معنی برای لغتِ ضَرْبُوهْنٌ دانسته اید. و نمی دانم از قیاس با کدام یک از آیات مذکور، چنین معنایی برداشت شده است.

ثانیاً ترس شوهر از عمل خلاف زن که از ابتدا باعث شده بود خداوند آن دستورات قدم به قدم سه گانه یعنی: نصیحت کردن، از رختخواب جداشدن و در آخر، زدن را صادر کند، بابت بی ایمان شدن زن نسبت به

خداوند نبوده و از این بابت ذکری نشده است. چون با توجه به دستور کَلِّی قرآن و مسؤلیت شخصی هر فرد در برابر خداوند، تکلیف زن با خدای خودش مثل هر فرد دیگری مربوط به شخص خودش است و به مرد مربوط نیست که بخواهد با جداشدن، او را تنبیه کند. مرد در این مورد فقط می تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید. همین و بس. کما این که درحکایات پیامبرانی چون نوح و لوط در قرآن آمده است که زنانشان ایمان نیاورده بودند. معذالک خداوند بدان علت دستوری مبنی بر جداشدن از زنانشان را به آنها نداد. در مورد زن، آن چه به مرد مربوط می شود، انجام وظائف زناشوئی است که در آیه مربوطه بدون دو پهلوئی ذکر شده. یعنی: **اطاعت خاضعانه زن نسبت به شوهر و حفاظت آنچه خداوند دستور حفظش را داده است.** ترس از تخلف در این موارد است که برایش چنان دستوری صادر شده.

ثالثاً اگر از لغت **ضَرْبُوهُنَّ** که آخرین مرحله اجرائی امر الهی در این آیه است، طبق پیشنهاد شما، معنای جدا شدن استنباط شود، دیگر دستور ذکرشده در آیه بعدی یعنی آیه ۳۵ زائد است. آیه ۳۵ در مورد ترس از شقاق و اختلاف را مبنی قرار می دهد. یعنی که بعد از انجام دستور **ضَرْبُوهُنَّ** و کارساز نشدنش باید اجرا شود. چون در آخر همان آیه ۳۴ می فرماید: اگر اطاعت کردند، به دنبال پیدا کردن راهی علیهشان نباشید. اگر **ضَرْبُوهُنَّ** معنای جداشدن را می داد، دیگر تذکر این عبارت، بعد از جداشدن، مفهوم و کاربردی نمی توانست داشته باشد.

سؤال:

اگر مرد مسؤل تأمین مخارج زندگی و امنیت زن قرار داده شده، دلیلی بر این نمی شود که زن او را کورکورانه اطاعت کند. تمام تصمیمات مربوط به خانواده باید از طریق شورا گرفته شود. البته چون مرد مسؤلیت مالی خانواده را دارد، این قابل درک است که در مباحث مربوط به امور مالی او تصمیم گیر باشد. و همچنین چون مرد مسؤل تأمین امنیت زن است، باید اختیار آخرین تصمیم گیری در مورد امنیت زن را او داشته باشد. البته باز هم از طریق شورا.

پاسخ:

همان طور که در آیه ۳۴ نساء بطور روشن ذکر شده، خداوند «اطاعت کورکورانه» از زن نخواست، بلکه «اطاعت صمیمانه» خواسته است. یعنی اطاعتی که از درک اهمیت موضوع و قبول آن، نشأت گرفته باشد. و اما تأکیدى که بر کاربرد شورا نموده اید، حق است. استفاده از شورا برای تصمیم گیری ها در واقع دستور الهی است در تمام موارد. ولی خوب است ابتدا تعریف مشخصی از شورا داشته باشیم که بدانیم وقتی می گوئیم شورا، منظورمان چیست.

شورا که همان مشورت کردن در کارها باشد امری است که خداوند کاربردش را از پیامبر و مؤمنین خواسته و یقیناً اهمیت و ارزش آن را کسی انکار نمی کند. در واقع این همان وسیله ای است که ابناء بشر، خود طی تجربیات عدیده از طریق آزمون و خطا، به ارزش و اهمیتش پی برده و از آن استفاده شایانی می کنند. یعنی که تمام افراد موفق چه در کارهای خصوصی خودشان و چه در کارهای اقتصادی و اجتماعی تحت مدیریتشان آن را برای موفقیت بیشترشان به کار می برند. و بهترین نتیجه را می گیرند. بدین ترتیب که قبل از تصمیم گیری - مخصوصاً در مورد امور مهم - موضوعات را با اشخاص متناسب با مطالب مورد بحث، به مشورت و رایزنی می گذارند. و از آنها کسب نظر می کنند. ولی در تمام موارد این شخص مسؤل است که تصمیم نهائی را می گیرد. نه رأی اکثریت و یا اقلیت. ولی چون حتماً بهبود وضع واحد تحت

نظرش را می خواهد، بهترین راه پیشنهادی را که خود تشخیص دهد، به مرحله اجرا می گذارد و مسؤلیت را هم می پذیرد. و در واحد خانواده این تصمیم گیر نهائی مرد است که مسؤلیت خانواده را به عهده دارد. و در همین جاست که خداوند به زن دستور داده است که از شوهرش صمیمانه اطاعت کند. یعنی تصمیماتش را محترم بشمارد و با او برای اجرای آن تصمیمات همکاری مخلصانه نماید. همان طور که تمام اعضاء واحدهای بزرگ و کوچک اجتماعی از مسؤلین مؤسسه شان اطاعت می کنند و تصمیماتشان را محترم می شمارند.

خداوند خطاب به پیامبر و در واقع به تمام مسلمین در این مورد می فرماید:

« به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها ببخشی و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل کنندگان را دوست دارد » آل عمران(۳): ۱۵۹

همان گونه که ملاحظه می کنید، دستور خداوند به پیامبرش که در واقع برای تمام مؤمنین است مشورت کردن در کارها قبل از تصمیم گیری و اجراست. ولی پس از مشورت و شنیدن نظرهای مختلف، این پیامبر و به طور کلی شخص مسؤل است که در موضوع مربوطه تصمیم می گیرد. عیناً همان طور که در جوامع موفّق و پیرو قانون، سرپرست هر واحد اجتماعی یا اقتصادی است که تصمیم نهائی را می گیرد و مسؤلیت را می پذیرد.

در قرآن می بینیم که خداوند مؤمنین را دستور داده که از خدا و رسول و مسؤلین امور اطاعت کنند. اطاعت همان کیمیائی که پیشنیاز اولّیه متمدن شدن است. اگر مردم در هر جامعه کوچک یا بزرگ، اطاعت کردن را دوست نداشته باشند؛ یعنی یاد نگرفته و عمل نکنند، قهراً قانون جنگل بینشان حکمفرما خواهد شد. یعنی هرکسی که پُر زور تر و/ یا فریبکارتر باشد، موفّق تر است.

من معتقدم که جوهر اصلی تمام آیه ۳۴ سوره نساء علاوه بر ایجاد آرامش در خانه، برای همین موضوع است که کودکان جامعه که از بدو تولّد مستعد تربیت شدن و شکل گرفتن و آمادگی برای تشکیل جامعه آینده هستند، « اطاعت کردن » را به عنوان یک امر مقدّس، مستقیماً از رفتار مادرشان – که محبوبترین سرمشق و الگوی زندگیشان است – نسبت به پدرشان عملاً یاد بگیرند.

دلیل خوبی که برتأیید عقیده فوق دارم این است که خداوند در آخرین قسمت این آیه خطاب به مرد، می فرماید:

« اگر آنها (زنان) از شما اطاعت کردند، (یعنی همان موضوعی که بخاطر رعایت نکردنش مراحل سه گانه ای برای اصلاح موضوع به مرد توصیه شده بود) به دنبال پیدا کردن راهی علیهشان مباشید. و خدا بلند پایه و بزرگ است »

یا به عبارت دیگر خطاب به مردان می فرماید: با « اطاعت کردن » تمام قضیه خاتمه پیدا کرده و تمام توجهتان به خدای بلند پایه و بزرگ باشد.

بدین ترتیب بخوبی روشن می شود که نکته اصلی و مرکزی این آیه « اطاعت کردن » است

سؤالی مُقدّر:

سؤال مُقدّری که می تواند به ذهن خواننده ای کنجکاو خطور کند این که: اگر زنی قبل از عقد همسری، به خواستگارش بگوید: که تحصیلات او اگر بیشتر از شوهر نباشد، کمتر نیست و چون کار می کند و درآمد

کافی دارد که کمکی قابل توجه به تأمین مخارج خانواده است و قانون هم امنیت او را حفظ می کند و بنابراین، نه حمایت مالی و نه حمایت امنیتی هیچ کدام را از شوهر نمی خواهد. آیا در این صورت بازهم باید صمیمانه از شوهرش اطاعت نماید، چیزی که شوهر در قبال برتری و مسؤل تأمین مخارج زندگی و امنیت خانواده بودن، از او می طلب می کند؟

پاسخ:

چون عملاً ثابت شده است که تقسیم کار، در هر سازمانی - کوچک یا بزرگ - کارآئی آن واحد را بالاتر می برد؛ خداوند کارهای خانواده را به این طریق تقسیم کرده است که به طور طبیعی در بین اکثر جوامع، معمول است؛ یعنی مرد عهده دار تأمین مخارج زندگی و امنیت زن و فرزندان باشد؛ که لازمه اش غالباً بیرون رفتن از خانه و کارکردن و باصطلاح نان آوری است. و زن عهده دار کارهای داخل خانه یعنی تهیه غذا برای اعضاء خانواده و مراقبت و تربیت کودکان که نسل آینده را تشکیل می دهند. این تقسیم کار مبتنی بر کارآئی بهتر هر کدام از مرد و زن در آن کار تعیین شده است.

و اما با عنایت به این که خداوند خطاب به مرد می فرماید:

«..... زنانی را که از آنها تمتع می گیرید، واجب است که مهرشان را بدهید. و پس از انجام این فریضه،

در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهید گناهی نیست. هر آینه خدا دانا و حکیم است « النساء (۴): ۲۴

راه باز است به این که اگر احیاناً مرد و زن ترجیح دادند که کارهای داخل و خارج خانه را به نحو دیگری بین خودشان تقسیم کنند، آزاد باشند. من خانواده ای را در تهران می شناسم که هر دو تحصیل کرده هستند. زن رشته مدیریت خوانده و شغل خوبی در تجارتخانه ای دارد و مرد مهندس ساختمان است و دو فرزند دارند. هر دو کار می کردند. ولی پس از مدتی در عمل ملاحظه نمودند که کارکردن هر دو، لازمه اش از خانه بیرون بودن آنهاست و منجر به بی سرپرست ماندن فرزندان در طول روز و بی غذا بودن خودشان در آخر روز که از کار بر می گردند؛ آن هم خسته و کوفته. عملاً فهمیدند که نمی توانند بدین ترتیب ادامه دهند. یعنی که بزودی زندگی بر تمام افراد خانواده ملالت بار می شود و آتیۀ فرزندان تاریک، و باید فکری کرد. با توجه به اینکه درآمد زن از کارکردنش بیش از مرد بود، تصمیم گرفتند که تقسیم کار را بین خودشان عوض کنند یعنی مرد در خانه بماند و مراقب تربیت و تغذیۀ فرزندان باشد. خانه را تمیز و همه چیز را منظم و غذای خانواده را تهیه نماید و زن هم نان آور خانواده گردد. گو اینکه زحمات بارداری و وضع حمل و مراقبت های اولیۀ اطفال، خواه و نا خواه به عهده زن باقی می ماند، ولی بدین ترتیب ظاهراً کارشان راه افتاد و اما در عمل مواجه با اشکالاتی شدند یا نه، اطلاعی ندارم.

آن چه از آیه فوق استنباط می شود، از نظر الهی هر قراردادی که مورد رضایت طرفین از همان ابتدا قرارگیرد، اشکالی ندارد. و اگر قبل از ازدواج هیچ گونه قرارداد خاصی بین زن و مرد بسته نشده باشد، تنها پرداخت مهریه به عهده شوهر است و مفاد آیه ۳۴ سوره نساء لازم الاجرا.

در خاتمه دعا کنیم که خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرماید.